

هو العليم

هدف از حضور در مجالس ذکر

عيد غدیر ۱۴۳۲ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَ

الْمُرْسَلِينَ

وَخَاتَمِ السَّفَرَاءِ الْمُقَرَّبِينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ

الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

تصوّر من بر این بود که امروز رفقا از یکی از
دوستان استفاده می کنند و فردی برای صحبت و افاده
و افاضه معین شده است. من هم داشتم آماده
می شدم تا به مجلس بیایم که یک مرتبه یکی از

دوستان آمد و گفت: «آقا، مداح کو؟! منبری کو?!»
گفتم: «مگر قرار نیست کسی بیاید?!» گفتند: «به به،
حالا منبری را چه کار کنیم?!» یک خرده فکر کردیم
و گفتیم حالا که این طور شد چاره‌ای نداریم که
خودمان منبر برویم! البته از یک نظر هم به نفع رفقا
شد، چون دیگر از افاضات یک ساعت و نیم و بیشتر
ما بعد از منبری خلاص می‌شوند، لذا جای شکرش
باقی است! گاهی این نسیان‌ها خوب است و به نفع
انسان است. به قول معروف:

مهر جهان سوز چو پنهان شود *** شب پره بازیگر
میدان شود^۱

علی‌کلّ حال نوبت به ما افتاد تا ببینیم که
خداوند چه قسمت و چه تقدیر می‌کند.

استمرار جلسات مرحوم علامه از طهران تا مشهد
مرحوم والد - رضوان الله علیه - صبح‌ها در
طهران مجلس اعیاد و وفیات داشتند و مجلس اعیاد

^۱ امثال و حکم، دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۶۲:

مهر درخشنده چو پنهان شود *** شب پره
بازیگر میدان شود

و وفیاتشان که در مشهد دائر بود، به دنباله همان مجلس طهران بود. ایشان از افرادی - که معمولاً دو سه نفر بودند - به عنوان منبری دعوت می کردند. البته آن موقع هم شلوغ نبود و نهایت افرادی که شرکت می کردند، از بیست سی نفر تجاوز نمی کرد و بعداً کم کم افراد بیشتر شدند.

الآن که نشسته بودم یادم آمد که در یک هم چنین روزی که عید غدیر بود، من آمدم به حضرت والد گفتم: «آقا جان، منبری کیست؟» ایشان گفتند: «قرار است فلان کس بیاید!» شخصی است که الآن فوت کرده، خدا رحمتش کند! گفتم: «ایشان نیامده است!» گفتند: «حالا یک مقدار صبر می کنیم!» یک ربع بیست دقیقه ای صبر کردند، ولی نیامد! حالا یا برایش مشکلی پیش آمده بود و یا اینکه وسیله پیدا نکرده بود. ایشان گفتند: «حالا مجبور هستیم که خودمان منبر برویم!»

قابل تأمل و تعمّل بودن تک تک کلمات بزرگان

به عنوان مفتاح طریق

این نواری که از صحبت های مرحوم آقا در روز عید غدیر است و در دست رفقا است، برای

همان روز است. ایشان در آن روز همین آیه **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)**^۱ را بیان می‌کند و علت نصب ولایت را توضیح می‌دهند. خیلی مطالب دقیقی در آنجا است، رفقا دوباره مراجعه کنند و آن سخنان را بشنوند! البته همه صحبت‌های ایشان قابل تأمل و تعمّل است و در میان آنها نکات و مطالب بسیار دقیق و عمیق و جالبی پیدا می‌شود که برای انسان، کلید راه و مفتاح طریق است. در آن نوار هم یک‌هم‌چنین مطالبی زیاد به چشم می‌خورد!

درباره شخصیت و موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام روایات و مطالب زیاد است؛ هم از رسول خدا، هم از خود آن حضرت در نهج البلاغه و هم از سایر ائمه و هم‌چنین از اولیا و عرفای الهی که اینها به حقیقت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده بودند.

اولیا و عرفا، تنها کسانی که به حقیقت ولایت

امیرالمؤمنین رسیده‌اند

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳:
«امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم!»

ما و امثال ما نرسیده‌ایم، شوخی هم نداریم و بنده اهل تواضع هم نیستیم؛ هم از طرف خودم إن شاء الله تواضع ندارم و هم از طرف بقیه! خیلی راحت و رُک می‌گویم که کسی نفهمیده و در این زمان بنده کسی را نمی‌شناسم! ولی اولیا و عرفای الهی به آن حقیقت ولایت امیرالمؤمنین رسیده‌اند و به آن معنا وقوف پیدا کرده‌اند، لذا جریان عید غدیر در نزد این بزرگان با سایر اعیاد تفاوت دارد.

تفاوت مشهود حال و هوای بزرگان در خصوص روز عید غدیر

من به یاد می‌آورم که آن حال و هوایی که مرحوم آقا و بزرگان و اولیا و اساتید ایشان در روز عید غدیر داشتند، با سایر اعیاد بسیار متفاوت بود و در چهره آنها مشخص بود! هم‌چنین آن مطالبی که راجع به اولیای ما قبل، مثل مرحوم قاضی و آخوند ملا حسینقلی همدانی از ایشان نقل شده است، خیلی تفاوت می‌کرد!

بنده در همان سال‌هایی که در زمان حیات ایشان بودم، هیچ عید و هیچ خوشی و بهجتی را که برای مؤمنین دست می‌دهد مانند آن بهجت و ابتهاج

و سرور و تبدلّ حالی که در روز عید غدیر برای ایشان پیش می‌آمد، ندیدم! به‌طور کلی حال و هوای ایشان از صبح تغییر می‌کرد و تا شب هم ادامه پیدا می‌کرد؛ حتی در روز میلاد امام زمان علیه السلام هم این‌طور نبود، در روز مبعث هم این‌طور نبود، در روز ولادت خود امیرالمؤمنین هم به این کیفیت نبود! حالا اینکه اینها چه درک می‌کردند و از این مسئله چه شعور و ادراکی داشتند، در طاقت فهم و افق فکری و ذهنی ما نیست؛ منتها ما باید خودمان را به این افق نزدیک کنیم و همین‌طور صرفاً به شرکت در مجالس نگذرانیم! اینها آمدند و خودشان را نزدیک کردند و جلو آوردند.

هدف اولیا از تشکیل مجالس ذکر اهل بیت

من یادم است بعد از فوت مرحوم آقا، صحبت راجع به مسئله ولایت [زیاد] بود. الآن هم همه‌جا صحبت از قضیه ولایت است. هر در و دیواری را که ما می‌بینیم، از این مطالب الی‌ماشاءالله هست؛ ولی چه کسی به این حقیقت ولایت رسیده و به آن اطلاع پیدا کرده است؟! همه ما می‌گوییم که

ما اهل ولایت هستیم، منتها بین ولایتِ ده با ولایت
امیرالمؤمنین فرق نمی‌گذاریم! می‌گویند: فلانی اهل
ولایت - یعنی ده و قریه - است.

همه ما خودمان را اهل ولایت و اهل مکتب
اهل بیت می‌دانیم و از آن دم می‌زنیم و همه جا مجلس
هست! امروز ببینید همه جا را از این طرف تا آن طرف
چراغانی کرده‌اند و جشن گرفته‌اند. پوستر و کاغذ
پخش کرده‌اند و این طرف و آن طرف تابلو زده‌اند که
بیایید در فلان جا مجلس است! خب در آن مجلس
به مردم چه گفته می‌شود؟! امروز که شما در این
مجلس حضور پیدا کردید، من می‌خواهم چه مطلبی
به شما بگویم؟ آن گوینده‌ای که در مجلس
می‌خواهد مطلب را به مردم بگوید، چه می‌خواهد
بگوید؟ آیا می‌خواهد مطالب فتوکی شده و
زیراکس شده و از پیش تعیین شده را بگوید، یا اینکه
می‌خواهد مردم را به آن افق نزدیک کند؟ - البته اگر
خودش نزدیک شده باشد! - آیا آن گوینده
می‌خواهد مردم را به علت و داعی انعقاد این مجالس
نزدیک کند؟ آن علت و داعی چیست؟

عرفا و بزرگان و اولیا به دنبال این نبودند که دائماً یک مطالب کلیشه‌شده و زیراکس‌شده را با عبارات مختلف منتقل و پخش کنند و بعد هم همه راه‌ها به رُم ختم بشود؛ بلکه آنها به دنبال این بودند که آن افرادی که وارد مجلس می‌شوند و در آن شرکت می‌کنند، فهمشان بالا برود!

لزوم بدون پیش فرض برخورد کردن با مسائل

ما گاهی اوقات وقتی که وارد یک مجلس می‌شویم، از اول با این ذهنیت می‌آیم که ببینیم در این مجلس چه می‌گویند و چه نقطه‌ضعفی هست تا آن را یادداشت کنیم. این می‌شود پیش فرض! یا ببینیم که کجای اینجا نقص دارد تا آن را در ذهن بسپاریم! فلانی در این نکته نقص دارد، فلانی در این نکته ضعف دارد، فلانی این را قبول ندارد، فلان گوینده این مطلب را اعتقاد ندارد!

خب اعتقاد ندارد که ندارد! عزیز من، مگر قرار است که آدم به همه چیز اعتقاد داشته باشد؟! مگر ما همه پیغمبر هستیم؟! مگر ما امام معصوم هستیم؟! مگر ما باید از ناخن گرفتن تا موی سر یک

شخص را بپذیریم؟! چه کسی گفته است؟! کجا گفته‌اند؟! در کدام آیه یا روایت یا سنت آمده است؟! آیا قضیه این طوری است!؟

لزوم رشد عقل و فهم و تطبیق سیره و روش خود با سیره و روش بزرگان

ما فقط به دنبال یک مطلب می‌رویم؛ ولی نمی‌آییم که بفهمیم و عقلمان را رشد بدهیم و فهمان را بالا ببریم و برای خودمان همان حالتی را به وجود بیاوریم که بزرگان در صدد بودند تا آن حالت را برای متعلقین به خود ایجاد کنند! نمی‌آییم همان سیره و روشی را که ائمه علیهم السلام می‌خواستند آن را در میان اصحاب انجام بدهند، در خودمان پیاده کنیم؛ بلکه فقط به دنبال این هستیم که کدام یک از حرف‌های این گوینده با افکار ما می‌سازد، اگر بسازد خوشحال می‌شویم و می‌گوییم: «او هم این طوری صحبت کرد، او هم به نفع ما حرف زد و آنجای حرفش به ما می‌خورد و خیلی خوب بود، پس معلوم می‌شود که ما بر حق و درست هستیم!» خب ما هم می‌خواهیم که همه بر حق باشند و نمی‌خواهیم کسی بر باطل باشد!

بر حق بودن و وصول به حقایق، حقّ مسلمّ جمیع

بندگان الهی

یک وقت شخصی از یک جا و از طرف

یک نفر برای ما پیغام آورده بود: «فلانی، چه کار

می کنی؟ ما بر حقّیم!» گفتم: «مگر من می خواهم شما

بر حق نباشید و بر باطل باشید؟! خب ما هم

می خواهیم شما بر حق باشید و راهتان درست

باشد!» گفت: «نه خیر، اصلاً ما بر حق هستیم!» گفتم:

«خب من هم همین را می گویم! من هم می گویم شما

باید این طور باشید! پس ایرادی نداریم! چرا من از

اینکه تو بر حق هستی، ناراحت بشوم؟! بسیار

خوب، بر حق باش! من خوشحال می شوم!»

همین طور ماند که چه بگوید! خلاصه می خواست

هر طور که شده مطلبی را باز کند، ولی وقتی ما گفتیم

که باید هم همین طور باشی، بنده خدا بلند شد و

رفت!

خب ما باید این طور باشیم! اصلاً چرا ما نباید

بر حق باشیم؟! چه کسی این حق را از ما گرفته

است؟ چه کسی می تواند این حق را از ما سلب کند

که نگذارد به مطلب برسیم؟! مگر کسی می تواند این

کار را بکند؟! چه کسی چنین حقی را دارد که حق رسیدن به فهم و ولایت علی مرتضی را از ما بگیرد؟! چه کسی چنین حقی دارد؟ چه کسی می تواند این حق را از من بگیرد؟! چرا من نباید در این دنیا به این مطالب برسم؟! چرا نباید حقیقت ولایت امیرالمؤمنین برای من منکشف بشود؟! چرا من نباید بین امام معصوم علیه السلام و بقیه فرق بگذارم؟! چرا من نباید این طور باشم؟! چرا من نباید بفهمم که بین امام زمان علیه السلام و من و امثال من، از زمین تا عرش خدا فاصله است؟! چرا این طور است؟! چرا من یک هم چنین حقی را باید از دست بدهم؟! توجه می کنید که می خواهم چه عرض کنم؟

چرا من نباید بدانم امام علیه السلام، واسطه فیض خدا است و «لایُقاسُ بِنا أَحَدٌ!»^۱ است؟! این عین عبارت امام صادق علیه السلام است که می فرماید: «نمی شود کسی را با ما قیاس کرد و سنجید!» امام صادق که بنده نیستم! چرا این حق من نیست که بفهمم امام زمان من کیست و چه

^۱الإختصاص، ص ۱۳.

خصوصیاتی دارد و با بقیه فرق می‌کند؛ و حالا که
فرق می‌کند باید حواس و دل و ذهنم به سمت او
برود؟!!

پایین آوردن جایگاه امام معصوم علیه السلام،

به واسطه قلب و ذهن ناقص و جاهل

ولی - نعوذ بالله - ما بر سر امام زمان می‌زنیم

و می‌گوییم: «چرا بالا بالایی؟! بیا پایین! تو هم مثل

ما هستی و فرقی نمی‌کنی! خب حالا غیبت کرده‌ای،

خدا مثل خیلی چیزهای دیگر تو را ظاهر خواهد

کرد! مگر ما آن چیزهایی را که در ته دریا هستند

می‌بینیم؟! خب تو هم یکی از چیزهای غایب! غیبت

کرده‌ای، خدا تو را ظاهر خواهد کرد!» یعنی مثل بقیه

افراد که می‌آیند و کارهایی انجام می‌دهند، بر سر امام

زمان می‌زنیم و او را در حد خودمان پایین پایین

می‌آوریم! برای چه؟ چون ما نقص و عیب داریم!

چون ما نفهم هستیم و نمی‌توانیم موقعیت خودمان

را ارزیابی کنیم؛ لذا پایمان را از حد خودمان جلوتر

می‌گذاریم و بر سر امام زمان می‌زنیم و او را پایین

می‌آوریم و مثل او می‌شویم. لذا ضعف‌هایی را که

در کتاب‌ها و سخنرانی‌های افراد مشاهده می‌کنید،

همه حکایت از ما فی الضمیر و آن قلب ناقص و ذهن
جاهل آنها دارد!

لزوم حفظ حدود و مراتب واقعی اشخاص

من يك وقت در جایی می خواندم که یکی از
بزرگان راجع به شخصی که استادش بوده و در نزد او
درس خوانده بود، در ضمن يك مقاله نوشته بود که او
كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا بود!

البته از حق هم نباید بگذریم که آن شخص
واقعاً مرد بزرگی بود، مرد عالم و دانشمندی بود، در
فنون مختلف خبیر بود و اهل تألیف کتاب بود. بنده
هنوز کتاب‌های ایشان را می خوانم و استفاده می کنم!
در ریاضی زبردست بود، در نجوم و هیئت دست
داشت و در سایر مسائل اطلاع داشت. مرد زاهد و
عابد و صالحی بود، اهل تهجد و معرض از دنیا بود،
اهل دنیا و پرداختن به زخارف دنیا نبود، اهل مرید و
مریدبازی و بیا و برو و جمع کردن این و آن به دور
خود نبود؛ بلکه به دنبال تحصیل علم بود! اینها مسائل
کمی نیست و ما همه اینها را قبول داریم و همه اینها
به جای خودش محفوظ و إن شاء الله الآن جایش در

بهشت و مورد شفاعت ائمه است و من قطع دارم که این فرد از صلحا و ابرار است؛ ولی فقط به همین مقدار بود و بیشتر از این نبود!

انسان باید مراتب و شخصیت افراد و حدود آنها را حفظ کند! هر بلایی که بر سر ما آمده و می‌آید، به خاطر این است که حدود را رعایت نکرده‌ایم؛ آن کسی را که پایین است، بالا برده‌ایم و آن کسی را که بالا است، پایین آورده‌ایم! همه‌اش به خاطر این است! ما هزار و چهارصد سال چوب این را خوردیم که آن کسی که بعد از پیغمبر باید پای منبر می‌نشست، رفت و به جای پیغمبر نشست و آن کسی که باید به جای پیغمبر می‌نشست، آمد و پای [منبر] نشست و به او گفتند باید بنشینی و به یاره‌های این شخص گوش بدهی! یعنی تمام این مسائلی که برای ما پیدا شده است، به خاطر همین بوده است! هزار و چهارصد سال است که همین است و هیچ تغییری هم نکرده است!

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند:

«انسان نباید به افراد و به مؤمنین و به علما بی‌احترامی کند، بلکه باید حدود هر شخصی را

حفظ کند!»

حالا اگر یک نفر در یک مسیر نیست، چه

اشکالی دارد؟! مؤمن که هست، شیعه امیرالمؤمنین

که هست، اهل نماز و قبله و قرآن که هست! پس

باید حدود رعایت بشود، مگر در جایی که لازم

باشد!

حالا چون می‌خواهم یک نقد بکنم، لذا اسم

نمی‌برم! رفقا هم اگر متوجه شدند که شدند؛ و اگر

هم متوجه نشدند، مهم نیست! خوب نیست که

انسان اسم ببرد، چون علی کلّ حال منظور این است

که انسان به مطلب برسد و شخص مطرح نیست!

معنا و مصداق «کلمة الله العلیا»

آن بزرگ راجع به ایشان نوشته بود که او کلمة

الله العلیا بود! آخر کلمة الله العلیا چرا؟! کلمة الله به

کسی می‌گویند که متصل به مقام غیب و متصل به ذات

الهی است و مطالب را از آنجا می‌گیرد؛ نه از روزنامه

و کتاب و مجله!

حضرت مسیح را کلمة الله می‌گفتند! در آیه

قرآن داریم: **(وَ كَلِمَتُهُ)**،^۱ یا در آیه دیگر داریم: **(وَ كَلِمَةٌ**

اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا)؛^۲ «کلمه خدا بالاترین است!»

کلمه یعنی آن نمودار ذات پروردگار در بروز

اسماء و صفات! کلمه یعنی مظهر، کلمه یعنی اثر،

کلمه یعنی بروز، کلمه یعنی ظهور!

همه ما کلمه خدا هستیم، چون همه ما مظاهر

خدا هستیم؛ منتها هر کسی به مقدار سعه وجودی و

به مقدار آن حصه‌ای که از ذات و از صفات و آثار و

اسماء پروردگار در او تجلی پیدا کرده است!

اما «علیا» به چهارده معصوم اطلاق می‌شود و

آنها **كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا** هستند! همان‌طوری که در روایات

هم نسبت به این مسئله تصریح شده است که «نَحْنُ

كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا!» ائمه می‌فرمایند: «**كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلْيَا** ما

هستیم!»^۳ یعنی واسطه فیض بین ذات اقدس اله و جمیع

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۴۰.

^۳ تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۹۶:

«... فَهُم أئِمَّةُ الْهُدَى وَ الدُّعَاةُ إِلَى التَّقْوَى وَ كَلِمَةُ

اللَّهِ الْعُلْيَا وَ حُجَّتُهُ الْعُظْمَى!»

ممکنات - یعنی هر چه که قالب ماهیت به آن خورده است - امام معصوم علیه السلام است!

حالا بگویند بینم که این آقا کجای این قضیه و کجای این مطلب است؟! آیا شما واسطه فیض هستید؟! ای بنده خدا، آن دوتا ضَرْبَ ضَرْبایی هم که در ذهن تو هست، از همان کَلِمَةُ اللَّهِ العُلَیَا آمده است! آن دوتا لغتی هم که ما حفظ کرده ایم از [همان کَلِمَةُ اللَّهِ العُلَیَا آمده است!]

الآن کَلِمَةُ اللَّهِ العُلَیَا یک نفر و یک ذات است و آن امام معصوم علیه السلام حضرت بقیه الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء است و بس! آن کسی که واسطه برای فیض است و الآن واسطه است که من می توانم

ترجمه: «... پس ایشان پیشوایان هدایت، و دعوت کنندگان به تقوا، و کلمه و ظهور والاتر پروردگار، و حجّت عظمای او هستند!» (محقق) مشارق أنوار الیقین، ص ۶۱:

«جابر بن عبدالله... قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله: ... "و نحنُ کَلِمَةُ اللَّهِ و نحنُ خاصَّةُ اللَّهِ!"»

ترجمه: «جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند از رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه و آله که حضرت فرمودند: "... و ما کلمه و ظهور خدا و ما خاصه و مقربان خدا هستیم!"» (محقق)

صحبت کنم و شما می‌توانید بشنوید! اگر او نباشد، من
لال می‌شوم و نمی‌توانم حرف بزنم و شما گم می‌شوید
و نمی‌توانید بشنوید! قضیه این است!

کلمة الله به آن کسی می‌گویند که تمام مُلک و
ملکوت عالم در دستش است! ما با انگشت خودمان
نمی‌توانیم سرمان را بخارانیم، آن وقت چطور این
شخص کلمة الله العلیا است؟!!

بله، آدم خوب، معزز و محترم می‌است؛ اما چرا
ما باید در تعابیرمان این قدر لقلقهٔ لسان داشته
باشیم؟! چرا قلم ما هر چیزی را که بخواهد،
می‌نویسد؟! آخر هر چیزی حدی دارد!

آن شخص باید در روز قیامت برای نوشتن این
کلمه به امام زمان پاسخ بدهد، چون الآن امام زمان
کلمة الله العلیا است! باید [به این پرسش] پاسخ بدهد
که تویی که عالم بودی چرا نوشتی؟! خب حالا مردم
که می‌نویسند به خاطر این است که آنها جاهل و
نفهم‌اند! بله، به خیلی از افراد، امیرالمؤمنین هم
می‌گویند! مگر بعضی‌ها این طرف و آن طرف

نمی نویسند که شیعیان را تو امیرالمؤمنینی؟!!

انحصار اطلاق لفظ «امیرالمؤمنین» به علی ابن

ابی طالب

آیا شما می دانید که اطلاق لفظ «امیرالمؤمنین» بر

خود امام زمان هم که کلمة الله العلیا است، حرام

است؟! آن وقت بنده به خودم [امیرالمؤمنین]

می گویم؟!!

[لفظ «امیرالمؤمنین»] فقط و فقط اختصاص به

علی ابن ابی طالب صاحب امروز دارد^۱ و حتی به امام

^۱ الهدایة الكبرى، ص ۱۹۲؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۹۵.

^۲ إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۰۷:

«وَ كَنَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِأَبِي تُرَابٍ لَمَّا رَأَاهُ سَاجِدًا مُعَفَّرًا فِي التُّرَابِ وَ لَقَّبَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. خَصَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بِهِ لَمَّا قَالَ: «سَلَّمُوا عَلَيَّ عَلِيٌّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ!» وَ لَمْ يُجَوِّزْ أَصْحَابُنَا أَنْ يُطْلَقَ هَذَا اللَّفْظُ لِغَيْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ فَقَالُوا: إِنَّهُ انْفَرَدَ بِهَذَا التَّلْقِيْبِ فَلَا يُجَوِّزُ أَنْ يُشَارِكَهُ فِي ذَلِكَ غَيْرُهُ!»

ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون علی بن ابی طالب را در حال سجده دیدند که صورت به خاک می سایید، او را «آب تراب» نامیدند. و او را «امیرالمؤمنین» لقب دادند. و پیغمبر اکرم او را به این لقب مختص نمودند، آنجا که فرمودند: «بر علی با عنوان امیرالمؤمنین سلام کنید!» و فقهای ما جائز نمی دانند که این لفظ (امیرالمؤمنین) برای غیر حضرت علی علیه السلام [حتی] از ائمه علیهم السلام به کار رود، و گفته اند: پیغمبر اکرم حضرت علی را منفرد به این لقب نموده اند، بنابراین جائز نیست که غیر حضرت علی علیه السلام در این لقب با او شریک گردد!» (محقق) مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۵۵:

حسن هم نمی‌شود امیرالمؤمنین گفت! اما به چه کسانی امیرالمؤمنین گفتند؟ هارون الرشید می‌گفت: به من امیرالمؤمنین بگویید! موسی ابن جعفر علیه‌السلام وارد بر هارون می‌شد و مجبور بود به او بگوید: «السَّلامُ عليك يا أمير المؤمنين!»^۱ امام صادق وارد بر منصور دوانیقی می‌شد و به منصور دوانیقی فاسقِ فاجر، امیرالمؤمنین می‌گفت!^۲ [چون اگر نمی‌گفت] امام را می‌کشت!

حالا متوجه شدید که چه کسانی به خودشان امیرالمؤمنین می‌گفتند؟! مأمون امام زمان خودش را می‌کشد و لقب خودش را امیرالمؤمنین می‌گذارد!

«وَلَمْ يُجَوِّزْ أَصْحَابُنَا أَنْ يُطْلَقَ هَذَا اللَّفْظُ لِغَيْرِهِ مِنَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. وَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَقَالَ: "مَهْ، فَإِنَّهُ لَا يَرْضَى بِهَذِهِ التَّسْمِيَةِ أَحَدٌ إِلَّا ابْتِئَانَ بِبَلَاءِ أَبِي جَهْلٍ!"»

ترجمه: «و فقهای ما جائز نمی‌دانند که این لفظ (امیرالمؤمنین) برای غیر حضرت علی علیه‌السلام از ائمه‌علیهم‌السلام به کار رود! و شخصی به امام صادق علیه‌السلام خطاب نمود: یا امیرالمؤمنین! حضرت فرمودند: "ساکت شو، چرا که هیچ کسی به این اسم راضی نشود مگر آنکه به بلای ابوجهل مبتلا گردد!"» (محقق)

^۱ رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۸۲.
^۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۳.

نامه‌هایی که می‌نوشت، اسم خودش را امیرالمؤمنین می‌گذاشت: «مِنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِ اللَّهِ مَأْمُون!» و ممانعت نمی‌کرد از اینکه در خطبه‌های جمعه به او امیرالمؤمنین بگویند و حتی به او امام می‌گفتند!^۱

انحصار اطلاق لفظ «امام» بر معصوم

مرحوم والد ما جلد هجده امام شناسی را نوشته است که گفتن لفظ «امام» بر غیر معصوم حرام است! بروید نگاه کنید! [بحث] شلغم و چغندر که در آن کتاب نیست؛ بلکه واقعیت براساس اتقان و برهان و دلیل و منابع است، ولی ما همین‌طور [بدون دلیل و برهان عمل می‌کنیم!] [علی‌کل‌حال اینها مسائلی است که [باید به آن توجه کرد!]

آمدن در این مجالس برای باز شدن فهم است و مطالب، مطالب کلیشه‌ای نیست؛ ولی ما مطالبی را که به ما می‌گویند بگو، تا هر جا که مصلحت باشد می‌گوییم و هر جا که ضرر داشته باشد و مصلحت نباشد، نمی‌گوییم!

ذکر روایاتی در رابطه با مقام و منزلت

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۴۹۰.

امیرالمؤمنین علیه السلام

راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام مطلب و

قضیه بسیار زیاد است. یک روایت داریم که پیغمبر

فرمودند: «ذَكَرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»^۱ ذکر علی عبادت است!

اگر انسان یاد امیرالمؤمنین بکند عبادت است!

یکی از روایات و مطالبی که راجع به

امیرالمؤمنین است و بسیار بسیار عجیب است، [این

روایت است:]

«يَاعَلِيَّ، مَثَلُكَ مَثَلُ الْكَعْبَةِ حَيْثُ تُطَافُ وَلَا تَطُوفُ»^۲

^۱ الاختصاص، ص ۲۲۴.

^۲ كفاية الأثر، ص ۱۹۸:

«عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ لَبِيدٍ قَالَ: ... قَالَتْ [فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا]: "يَا بَا عُمَرَ، لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي!" أَوْ قَالَتْ: "مَثَلُ عَلِيٍّ...» امام شناسی، ج ۷، ص ۲۰۴:

«[لبید نقل می کند که] حضرت فاطمه فرمود: "ای ابا عمر [أبا عُمَرَ]، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مثل امام، مثل کعبه است که باید به سوی او بروند؛ نه آنکه کعبه به سوی مردم بیاید!" یا اینکه گفت: "مثل علی، مثل کعبه است...»

المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، ص ۳۸۷:

«عَنْ الصُّنَابِحِيِّ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): يَا عَلِيُّ، أَنْتَ

بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ يُؤْتَى إِلَيْهَا وَلَا تَأْتِي!"»

ترجمه: «صُنَابِحِيُّ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت

”[ای علی،] مَثَل تو مَثَل کعبه است که باید به دور

کعبه طواف کرد و کعبه به دور آدمها طواف

نمی‌کند!“

نمی‌دانم که تا به حال این حدیث را شنیده‌اید

یا نشنیده‌اید. خیال می‌کنم که بنده این مطلب را گفته

باشم. مطلبی است که هست و همه هم نقل کرده‌اند

و اتفاقاً اهل سنت هم در کتب خودشان آورده‌اند.^۱

اینکه پیغمبر می‌فرماید: «یا علی، مَثَل تو مَثَل کعبه

است که باید به دنبال کعبه رفت»، یعنی چه؟ کعبه

به دنبال کسی نمی‌آید، بلکه ما باید برویم و یزا بگیریم

و بلیط تهیه کنیم، بعد بلند شویم و به عمره و حج

برویم و به دور کعبه بگردیم. هیچ وقت کعبه بلند

نمی‌شود که بیاید به دور منزل ما بگردد! این یعنی

چه و منظور پیغمبر در این مسئله چه بود؟

یک روایت دیگری راجع به امیرالمؤمنین

است که اتفاقاً آن هم از پیغمبر است؛ هم آن اولی و

هم این دومی. [پیغمبر می‌فرماید:]

فرمود: ”رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای علی، تو به مانند کعبه هستی که مردم باید به سوی آن بروند؛ نه آنکه به سوی مردم بیاید!“ (محقق)

^۱ فردوس الأخبار، دیلمی، ج ۵، ص ۴۰۶؛ غایة المرام، ص ۷۲؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۶۰۹؛ بشارة المصطفی، ص ۴۲۸.

«یا علی، مثل تو مثل سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)»

است. کسی که به این سوره اعتقاد داشته باشد، یک سوم از نصیب ایمان را حائز و واجد است؛ کسی که این سوره را بخواند و اعتقاد داشته باشد و به زبان بیاورد، دو سوم [از نصیب ایمان را حائز و واجد است؛] کسی که اعتقاد به این سوره داشته باشد و به زبان بیاورد و به دنبال برود و پیگیر باشد (این سومی خیلی مهم است!) تمام ایمان را حیازت کرده است. کسانی که تو را قبول داشته باشند، به یک سوم ایمان رسیده‌اند؛ کسانی که تو را قبول داشته باشند و به زبان هم بیاورند، دو سوم از ایمان را دارند؛ کسانی که تو را قبول داشته باشند و به زبان بیاورند و پیگیر هم باشند، (وقتی که [امتحان] پیش می‌آید، در نروند و فرار نکنند! وقتی که یک تیر می‌آید جاخالی ندهند تا به یکی دیگر بخورد، بلکه پای کار بایستند!) اینها همه مراتب ایمان را طی کرده‌اند.»^۱

^۱ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳:

«عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُكَ مَثَلُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ فَإِنَّهُ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ

ظهور مراتب ایمان افراد بعد از رحلت پیغمبر

در زمان پیغمبر مشخص نبود که مراتب ایمان چقدر است، چون آن هیمنه و شخصیت غالب رسول خدا بر افراد و بروز و ظهور حضرت مانع بود از اینکه آنچه در نفوس هست، ظهور پیدا کند! بعضی‌ها در زمان رسول خدا بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داشتند، ولی اظهار نمی‌کردند.^۱

الْقُرْآنَ، وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثَلَاثِي الْقُرْآنَ، وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ! وَ كَذَلِكَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ كَانَتْ لَهُ مِثْلُ ثَلَاثِ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِلِسَانِهِ كَانَتْ لَهُ مِثْلُ ثَلَاثِي أَعْمَالِ الْعِبَادِ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ كَانَتْ لَهُ مِثْلُ ثَوَابِ أَعْمَالِ الْعِبَادِ!»

^۱ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۴۴:

«... قَالَ: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "إِنِّي لَأَرْحَمُكَ مِنْ ضَعَائِنَ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ عَلَيْكَ لَا يُظْهِرُونَهَا حَتَّى يَفْقِدُونِي فَإِذَا فَقَدُونِي خَالَفُوا فِيهَا غَيْرِي"؟...»

ترجمه: «... امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا به جز من کسی بین شما هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرموده باشد: "دل من به تو مهربانتر است از دل تمام اقوام که علیه تو ظلم می‌کنند تا آنکه مرا از خود دور کنند و من را از یاد ببردند و آن‌ها مرا از یاد ببردند و من را از یاد ببردند و من را از یاد ببردند..."»

ما تمام این مطالبی را که در این روایات هست، در زندگی شخصیمان تجربه کرده‌ایم! ما در زمان مرحوم والد - رضوان الله علیه - تمام این روایات را تجربه کردیم و همه را دیدیم! در زمان ایشان کسانی بودند که ایشان به من می‌فرمودند: «من نمی‌خواهم یک نگاه به اینها بیندازم!» و در میان خود ما بودند و در جلسات خود ما شرکت می‌کردند و الآن آنها از همه بیشتر داعیه پیروی از ایشان را دارند! من این مطلب را تا به حال به کسی نگفته‌ام!

خب ما اسم نمی‌بریم و نباید هم ببریم، چون جایز نیست! دنیا، دنیای امتحان است و هر کسی باید

برای تو به رحم می‌آید از کینه‌هایی که نسبت به تو در سینه گروهی است که بر علیه تو هستند؛ و آن کینه‌ها را آشکار نمی‌کنند مگر بعد از من، و چون از دنیا روم به مخالفت برخیزند؟...» (محقق)

کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۶۹:

«... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ:

”ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي!“....»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند:... پس عرض کردم: ای رسول خدا، علت گریه شما چیست؟ فرمود: «کینه‌هایی از تو که در سینه گروه و اقوامی موجود است؛ و آنها را آشکارا نمی‌کنند مگر بعد از من!»...» (محقق)

بیاید و راه خودش را برود و مسیر خودش را طی کند.

روش پیغمبر در تذکر دادن

مگر پیغمبر به ابوبکر و عمر جلوی همه افراد فرمودند که شما دو تا بعد از من می آید و خلافت را غصب می کنید و حق را از حق دار برمی گردانید؟! نه نگفتند!

بله، طوری می فرمودند که بالأخره اگر کسی به اندازه یک جو هم حتی در ذهن و فکرش چیزی مانده بود، می فهمید! اما نمی آمدند صریحاً بگویند: «تو ای ابوبکر، بعد از فوت من می آیی و خلافت را غصب می کنی! ای مردم، بدانید که من پیغمبر گفتم!» این طور نگفتند.

یا راجع به آن دومی یا راجع به سومی و همین طور مسائل دیگر چیزی نگفتند، بلکه اشاره می کردند و در اجمال باقی می گذاشتند؛ [مثلاً] با این عبارات [می فرمودند:]

«یا علی، چرا باید این طور بشود که اقوامی

پس از فوت من بیایند و حقّ تو را بگیرند؟!»^۱
یا مثلاً وقتی که یک شخص از آنها کاری
می‌کرد، حضرت با یک جمله و کلام و به یک
نحوه‌ای مطلب را می‌رساندند که بعد از فوت من
خبرهایی اتفاق خواهد افتاد، ولی هیچ‌وقت
نمی‌آمدند در روی شخص و جلوی افراد یک مطلب
را بگویند!

بله، به خود ابوبکر و به خود عمر شخصاً این
مطالب را فرمودند، اما جلوی جمع نگفتند! ببینید
چقدر اینها برای ما درس است که به خود شخص
بیایند بگویند.

انسان در صحبت‌هایی که می‌کند باید مواظب
باشد. البته بعضی‌ها کج‌فهم هستند و آدم هر حرفی
می‌زند به خودشان برمی‌دارند. بنده در شب ماه
رمضان دارم راجع به بلعم باعورا صحبت می‌کنم،
بلند می‌شوند می‌آیند و به من می‌گویند: «آقا،

^۱ رجوع شود به مناقب الإمام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۴۰۲ و ج ۲، ص ۳۰۹؛
الریاض النضرة، ج ۱، ص ۵۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۹، ص ۱۲۶؛ غرر
الأخبار، ص ۲۶۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۹۷؛ مناقب
آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۹۱؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ الصراط
المستقیم، ج ۲، ص ۸۹.

منظورت از بلعم باعورا ما هستیم؟» بابا من تو را ناخن بلعم باعورا هم به حساب نمی‌آورم که بیایم بگویم منظور من تو هستی! تو انگشت بلعم باعورا هم نمی‌شوی و اصلاً کسان دیگر در نظر من بودند! خب این مال کج فهمی است.

یا اینکه من دارم در یک جا صحبت می‌کنم و منظورم عام است، یکی بلند می‌شود می‌آید و می‌گوید که «آقا منظور شما من بودم؟» خب حالا یا منظورم شما بوده یا نبوده است؛ اسم که نیاورده‌ام! آدم باید خودش را درست کند!

خب همین روش و همین مسئله همیشه بوده است. اگر [منظور انسان] یک شخص نبوده که نبوده است و اگر هم بوده که خب خودش را درست کند! اینکه من منظور نبودم و این طرف و آن طرف و فلان و این حرف‌ها یعنی چه؟! ما دیگر بزرگ شده‌ایم و موقع پفک خوردنمان گذشته است!

خب روش و مرام و دأب و دیدن پیغمبر این بود که نمی‌آمدند مطالب را به شخص در جلوی جمعیت بگویند، بلکه مسئله را [کلی] می‌گفتند؛ هر

کسی گرفت، گرفت و هر کسی نگرفت، نگرفت!
همه بزرگان هم همین‌طور بودند، می‌آمدند یک
مطلب را می‌گفتند؛ اگر گرفت، گرفت و اگر نگرفت،
نگرفت!

عامل انحراف افراد بعد از رسول خدا

در زمان پیغمبر چه افرادی بودند؟ آیا در زمان
پیغمبر میزان ایمان افراد مشخص بود؟! نه مشخص
نبود! خنده و فلان و بیا و برو و سلام و صلوات و
یا رسول‌الله و از این حرف‌ها زیاد بود، ولی همین‌که
این شخصیت ظاهری ریخت و به‌حسب ظاهر در
درون خاک جای گرفت، آن افراد به هر میزانی که
امیرالمؤمنین را قبول داشتند، به همان میزان آمدند و
خود را نشان دادند! آنهایی که بغض داشتند
همین‌هایی بودند که سردمدار مسئله شدند و برای
رسیدن به خلافت به‌سمت سقیفه شتابان حرکت
کردند؛ و آنهایی که بغض نداشتند ولیکن مثل اُنعام
و چهارپایان و حیوانات بودند، گفتند: «مردم دارند
به سقیفه می‌روند، ما هم برویم ببینیم چه خبر است!»
-: خب بروند، تو چرا داری می‌روی؟

-: می خواهند در سقیفه صحبت کنند!

-: خب صحبت کنند! راجع به چه موضوعی

می خواهند صحبت کنند؟

-: یک مطالب مهمی است که می خواهند در

آنجا به شور و نظر بگذارند!

-: راجع به چه موضوعی؟

-: راجع به خلافت پیغمبر!

-: خلافت پیغمبر؟! مگر پیغمبر دیروز در

مسجد مدینه بالای همین منبر نگفت که بعد از من

علی است؟! دیگر راجع به چه چیزی می خواهند

صحبت کنند؟!

-: حالا بیا برویم ببینیم چه خبر است!

«حالا برویم، حالا برویم» تمام شد! برای چه

می روید؟! آیا ما این طور نیستیم؟! هستیم یا

نیستیم؟! «خب بلند شویم برویم» دیگر ندارد! خب

و زهرمار! وقتی که پیغمبر دیروز بالای همین منبر

آمد و جانشینش را تعیین کرد، دیگر «خب حالا

برویم ببینیم چه می گویند» یعنی چه؟! اصلاً زهر مار

می گویند! هر چه می خواهند بگویند، بگویند! تو سر

جایت بنشین!

این را می‌گویند تذبذب، ایمانِ سُئل، ایمانِ کم! اگر به پیغمبر ایمان داشتی [دیگر به آنجا نمی‌رفتی!]

الآن فرض می‌کنیم که شما بیمار هستید و یک بیماری مبهم و مجملی دارید و خلاصه بعد از تحقیقات و بالا و پایین کردن، به بهترین متخصص مراجعه می‌کنید که دیگر رو دست ندارد و هر چه بگوید همان است! او می‌گوید: «آقا، بیماری شما این است و درمان و راه علاجش هم این است!» و مسائل را به شما نشان می‌دهد. فردا شب که می‌شود یکی می‌گوید: «فلانی، چند تا قوم و خویش در خانه عمّه قزی نشسته‌اند و دارند راجع به مرض تو صحبت می‌کنند!» حالا آنها چه کسانی هستند؟ مثلاً لبو فروش، شلغم فروش، آب حوضی - البته حالا قصد توهین نداریم - پارچه فروش، کارمند یک اداره، یک آدم معمولی، یک پیرمرد و امثال ذلک! آیا شما بلند می‌شوید می‌روید آنجا تا ببینید آنها چه می‌گویند و حرفشان چیست؟! اصلاً می‌خندید!

سقیفه بنی ساعده را چه افرادی رفتند و تشکیل دادند؟ آیا غیر از اینها بودند؟! عبدالرحمن عوف، عمر، ابابکر، عثمان، خالد ابن ولید، مغیره ابن شعبه و امثال ابوسفیان و همین افراد! آیا سلمان و عمار یاسر در میان آنها بود؟! آنهایی که الان می گویند که سقیفه بنی ساعده از افتخارات اسلام است، آیا در سقیفه بنی ساعده سلمان و مقداد و اباذر و محمد ابن ابی بکر و اویس قرن و امثال اینها را پیدا کرده اند؟! اگر این افراد در آنجا بوده اند بسیار خوب، حالا بگویند که سقیفه بنی ساعده از افتخارات اسلام است؛ ولی چه کسانی در آنجا بودند؟ حالا این سقیفه از افتخارات اسلام شد؟!!

آیا سلمان دلش برای اسلام نسوخت که نرفت؟! آیا علی دلش برای اسلام نسوخت که نرفت؟! اگر سقیفه از افتخارات اسلام است، پس چرا علی در خانه ماند و در سقیفه شرکت نکرد؟!!

اُف بر شما باد که جز آبروریزی شیعه و مکتب اهل بیت هیچ رسالتی ندارید! در هر لباس و

^۱ رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ج ۲، ص ۶۳۱.

در هر موقعیت که هستید! حالا این سقیفه از افتخارات اسلام می‌شود!^۱

وقتی که این شاکله [ظاهری] رسول خدا رفت، ایمان افراد خودش را نشان داد! ایمان این شخص چقدر است، ایمان آن شخص چقدر است! یکی فقط می‌گوید: «یا علی، من قبول دارم؛ اما نمی‌توانم به زبان بیاورم!» مگر به امیرالمؤمنین نگفتند که «یا علی، ما قبول داریم؛ ولی دیگر وقتش گذشته است!»^۲ و بعد هم آنها آمدند و غالب شدند و

^۱ شاهراه اتحاد، بررسی نصوص امامت، ص ۷۲. و دیگر قائل به این مطلب، سید ابوالفضل برقی در مقدمه و حواشی همین کتاب می‌باشد. (محقق)
^۲ السقیفة و فدک، ص ۶۱:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا:
”أَنَّ عَلِيًّا حَمَلَ فَاطِمَةَ عَلَى حِمَارٍ وَ سَارَ بِهَا لَيْلًا إِلَى
بُيُوتِ الْأَنْصَارِ يَسْأَلُهُمُ النَّصْرَةَ وَ تَسْأَلُهُمْ فَاطِمَةُ
الْإِنْتِصَارَ لَهُ، فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ
مَضَتْ بَيْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، لَوْ كَانَ ابْنُ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا
أَبَا بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَ كُنْتُ أَتْرُكُ رَسُولَ اللَّهِ
مَيْتًا فِي بَيْتِهِ لَا أُجَهِّزُهُ وَ أَخْرُجُ إِلَى النَّاسِ أَنْزَعُهُمْ فِي
سُلْطَانِهِ؟! وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو حَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ

حکومت کردند و تقلّب کردند و خودشان را به مردم
قلب کردند - قالب از تقلّب می آید - و مردم گفتند:
«یا علی، دیگر شلوغ نکن، برو در خانهات بنشین!

يَنْبَغِي لَهُ، وَ صَنَعُوا هُمْ مَا اللَّهُ حَسْبُهُمْ عَلَيْهِ!»

ترجمه: «از حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:
”امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را سوار بر
الاغی نمود و شبانه به در خانه انصار برد تا از ایشان یاری طلبد و حضرت
فاطمه نیز از ایشان برای حضرتش یاری طلبد؛ ولی آنها می گفتند: ای دختر
رسول خدا، دیگر بیعت ما با این مرد تمام شده است، و اگر پسر عموی تو
علی، زودتر از ابوبکر ما را به خود می خواند، ما از او به ابی بکر عدول
نمی نمودیم! امیرالمؤمنین به آنها می فرمود: آیا من جنازه رسول خدا را دفن
نکرده در خانه اش بگذارم و برای ربودن مقام حکومت او از منزل خارج
شده با مردم نزاع کنم؟! و فاطمه فرمود: ابوالحسن کاری نکرد مگر آنکه
سزاوار بود، ولیکن غاصبین خلافت کردند آنچه را که خدا حساب گیرنده
و مؤاخذه کننده آنها است!“» (محقق)

الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۹:

«... فَقَالَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدِ الْأَنْصَارِيِّ: لَوْ كَانَ هَذَا الْكَلَامُ سَمِعْتَهُ الْأَنْصَارُ مِنْكَ
يَا عَلِيُّ قَبْلَ بَيْعَتِهَا لِأَبِي بَكْرٍ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْكَ اثْنَانِ! قَالَ: وَ خَرَجَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللَّهُ
وَجْهَهُ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ عَلَيَّ دَابَّةً لَيْلًا
فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ النُّصْرَةَ، فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ
مَضَتْ بَيْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ!....»

ترجمه: «... بشیر بن سعد انصاری گفت: ای علی، اگر این سخنان را طائفه
انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند همگی یکپارچه با تو بیعت به
امامت می کردند، به طوری که دو نفر که با هم اختلاف داشته باشند، یافت
نمی شد.

و راوی نقل کرد: امیرالمؤمنین علیه السلام شبانه فاطمه علیها السلام را سوار
بر مرکبی می نموده و در مجالس انصار می برد و فاطمه از آنها یاری می طلبید؛
آنها می گفتند: ای دختر رسول خدا، دیگر بیعت ما با این مرد تمام شده
است!....» (محقق)

اگر شلوغ کنی می آیند به تو اُتْهام می زنند که آمده‌ای
بر علیه امنیت نظام و مصلحت و این حرف‌ها قیام
کرده‌ای و بعد هم معلوم است که کار به کجا خواهد
کشید!»

تلاش امیرالمؤمنین برای دستگیری از افراد بعد از

رسول خدا

امیرالمؤمنین می گوید: «آخر یعنی فقط

همین مقدار و تمام شد؟! فقط تو قبول داری و بعد

هم دهانت را قفل می زنی؟! تو از بیست و سه سال

رسالت پیغمبر این قدر را فهمیدی؟!» یعنی پیغمبر

آمد که بگوید شما فقط یک مطلب را قبول کنید، اما

به زبان نیاورید و اقدام نکنید و کاری نکنید؟! پس

این جنگ‌ها برای چه بود؟! این رفتنِ این طرف و

آن طرف برای چه بود؟! این دربه‌داری‌ها و کشتن‌ها

و شهادت‌ها برای چه بود؟!»

مگر امروزه در دنیا نمی گویند که هر کسی به

دین و اعتقاد خودش و کسی به کسی کار نداشته

باشد؟! یهودی هستی، باش! نصرانی هستی، باش!

کمونیست هستی، باش! بهائی هستی، باش! هر چه

می خواهی باش، ولی فقط بر خلاف ما صحبت

نکن، با تو کاری نداریم! ما به این حرف‌ها کاری نداریم!

امیرالمؤمنین می‌گوید: همین؟! یعنی اینکه

پیغمبر آمد و این مردم را جمع کرد و اعلان کرد، به

این معنا بود؟! می‌گویند: «یا علی، همین است!»

اینکه می‌گویند: «همین است!» یعنی یا علی، دیگر

بیخود به ما فشار نیاور! - زبان حال است - یا علی،

دیگر به ما تحمیل نکن! یا علی، دیگر به ما زور نگو!

یا علی، مدام ما را در خجالت برخورد خودت نگذار

و یک خرده از این امر و نهی کم کن! امیرالمؤمنین

می‌گوید: «بسیار خوب، کم می‌کنیم! به روی چشم،

دیگر به سراغ تو نمی‌آیم و به سراغ یکی دیگر

می‌روم!»

-: چرا نیامدی شهادت بدهی؟! چرا نیامدی

بگویی؟!!

-: یا علی، خبر نداشتم!

-: خب حالا که خبرت کردم!

-: دیگر چه کار کنیم؟ دیگر نمی‌شود! خودت

که اوضاع و مسائل را می‌دانی! قداره‌کش‌ها آمده‌اند

- یعنی قبول دارد که اینها همه قداره کش هستند! - و زن و بچه در خطرند و خلاصه زندگی تلخ می شود! حالا ما هم که تو را دوست داریم، پس دیگر از این مسئله بگذر! چیزی هم که از تو کم نمی شود و پیغمبر هم [این مسئله را] خیلی به تو گفت!

امیرالمؤمنین می بیند که باز هم یک تلنگر دیگر می خواهد، لذا می گوید: «می دانم من را دوست داری و می دانم پیغمبر [این مطلب را گفت] و می دانم برای من هیچ فایده ای جز زحمت ندارد؛ [ولی من برای تو می گویم!]»

کلام مرحوم علامه در مورد حال امیرالمؤمنین

بعد از انتصاب به خلافت در روز غدیر

دیشب یکی از رفقا متنی را از کتاب امام شناسی مرحوم آقا می خواند که من خیلی تکان خوردم! مرحوم آقا می گویند:

«شما خیال می کنید این امامتی که برای امیرالمؤمنین در روز غدیر حاصل شد، برای او جشن و عروسی و تاج افتخار و شادی بود؟! نه خیر، اول بدبختی و مصیبت علی از روز غدیر

^۱ امام شناسی، ج ۷، ص ۵۳:

«باید دانست که این نصب به مقام امامت و خلافت، شأنی از شؤن ظاهری آن حضرت نیست که موجب راحتی و سعه و مقامی باشد که بدان خوشنود می‌گردند و در برابر آن جشن می‌گیرند و سرور و وجد دارند؛ بلکه موجب تحمّل مسئولیت و تعهد در برابر انجام آثار و لوازم و از عهده بیرون آمدن از وظایف آن به نحو احسن است! و این چقدر مشکل و طاقت فرساست و چه پیامدهایی در پی دارد که باید با قدم صبر و آرامش از همه آنها عبور کرد؛ از جمله مثلاً سکوت و عدم دست بردن به قبضه شمشیر است، طبق وصیت رسول خدا در آن وقتی که حق را می‌برند و ناصر و معینی هم نیست! در حقیقت نصب به مقام ولایت، نصب به مقام بردباری و تحمّل و متانت برای تمام این وقایع و حوادث است! نصب به صبر و بردباری در برابر تمام حوادثی است که بعداً تا روز قیامت، راجع به ولایت برای صاحب ولایت پیدا می‌شود!

اعلان تحمّل و استقامت برای پیش آمدهایی است که در سدّ راه ولایت هر روز و هر زمان، شیطان و نفس اماره به وسیله نفوس جاهل و بی‌خبر پیش می‌آورد و برای عدم وصول به حضور جلوگیری می‌گردد.

پس روز غدیر چه روز مشکل و چه میعاد طاقت فرسا و چه ملاقات کوبنده و شکننده برای امیرالمؤمنین بوده است، و چه روز عظیم و پر ابّهت و جلال بوده است! و چنین تصوّر نشود که روز مسرت و شادی از نقطه نظر شؤن دنیوی بوده است، بلکه مطلب بر عکس است!

هم‌چنان که روز بعثت رسول الله در غار حراء، اولین روز نزول در عالم کثرت و مأموریت سر و کار پیدا کردن با ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها و روز تحمّل مصائب و شدائد تبلیغ رسالات خدا و ایتمار به امر الهی در شکستن بت‌های جاهلیت و تصفیه و تهذیب نفوس و مدارا و مماشات با یک جهان از افکار مردم جاهل که بزرگترین مصائب را براساس جهل خود به بار می‌آورند و بر رسول خدا تحمیل می‌کنند، می‌باشد!

فلهذا رسول خدا به خود لرزید و چون به منزل آمد از شدت هیبت و عظمت این امر بر روی زمین افتاد، گلیم و لباس و دثار بر خود پیچید و در گوشه‌ای افتاد که جبرائیل فرود آمد و آیه ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَدْيَنَ﴾ و ﴿قُمْ آلِيَّ لَإِلَّا قَلِيلٌ﴾ را به دنبال خطاب ﴿يَا أَيُّهَا آلَ مَرْمَلُ﴾ فرو خواند.

پیغمبر می‌داند که این ولایت امر برای علی بن ابی طالب چه چیزهایی را به دنبال دارد؛ از ضرب و شتم و قتل و اسارت فرزندان! و مانند آینه در مقابل

ما الآن در روز غدیر در اینجا آمده‌ایم و جشن

می‌گیریم و چراغ می‌زنیم و نقل و شیرینی و چای

می‌خوریم و خوشحالیم که امیرالمؤمنین به ولایت

رسید؛ ولی از آن روز نصب ولایت امیرالمؤمنین،

تازه پرونده امتحانات امیرالمؤمنین باز شد! اگر من و

شما بودیم این ولایت را قبول می‌کردیم؟! صفحه

اول: سقیفه بنی‌ساعده! ای داد بیداد! خب دیگر با ما

کاری ندارند و رفتند! صفحه دوم: رفتن بالای منبر

پیغمبر! صفحه سوم: به‌دنبال امیرالمؤمنین آمدن که

بیا بیعت کن! ای داد بیداد، شروع شد!

:- خب حالا رفتید و خلافت را گرفتید و ما

هم در خانه هستیم، دیگر به ما چه کار دارید؟

:- نه خیر، ما با تو خیلی هم کار داریم! تو

وجودت برای ما مانع است! توی علی همین

سکوتت چکش و پُتک است! عدم حضورت

موجب توجه دیگران است! مردم می‌گویند: «چرا

خود می‌بیند و برای رضای حضرت ربّ و دود - جلّ و عزّ - همه را تمکین

می‌کند و با اطاعت و تسلیم در برابر آیه ﴿بَلِّغْ مَا نَزَّلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾

به جان و دل می‌پذیرد! و علی نیز همه را به جان و دل قبول می‌کند و با

آغوش باز استقبال می‌کند و دعوت حق را لبیک می‌گوید و برای اطاعت و

تسلیم در برابر آن سر از پا نمی‌شناسد!»

علی پای منبر نیست؟! چرا علی در نماز جماعت نیست؟!»

امیرالمؤمنین که یک آدم معمولی و بیل زنی نبود که فقط بلند شود برود باغبانی کند! امیرالمؤمنینی که تمام جنگ‌ها مستند به او بود، کندن در خیبر برای او بود، کشتن عمرو ابن عبدود برای او بود، جنگ بدر به دست امیرالمؤمنین تمام شد، جنگ احزاب به دست امیرالمؤمنین ختم شد، جنگ اُحد بالأخره به دست امیرالمؤمنین به یک مرحلهٔ عدم شکست اسلام و پیغمبر رسید! اینها چیزی نیست که کسی بتواند انکار کند! کلماتی که پیغمبر راجع به امیرالمؤمنین فرمودند مانند «أنا مدينةُ العلمِ وِ عليٌّ بابها»^۱ را کسی نمی‌تواند انکار کند! آن وقت ما بقیه را به امیرالمؤمنین تشبیه می‌کنیم!

روایت رسول خدا در منزلت امیرالمؤمنین در

روز خیبر

پیغمبر در روز خیبر فرمودند:

^۱ تحف العقول، ص ۴۳۰.

برای توضیح بیشتر رجوع شود به عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، ج ۱۴، ص ۱۶ - ۵۴۶؛ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۵۱.

«یا علی، اگر ترس آن نداشتم که مردم درباره تو چیزی را بگویند که نصاری درباره عیسی ابن مریم گفتند، درباره تو کلامی می‌گفتم که بر هیچ‌کس مرور نمی‌کردی الا اینکه خاک پایت را برمی‌داشت و به چشم می‌کشید!»^۱

پیغمبر در اینجا می‌خواهد چه بگوید؟ یعنی ای علی، تو خدایی! تو مظهر تام خدا هستی! ببینید که در اینجا چه اسراری است که آنها هم نتوانستند بگویند و فقط همین قدر یک جمله گفتند که بدانید خبرهایی هست!

پیغمبر می‌فرماید: «اگر ترس نداشتم، به مردم

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۵۷:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ: "إِنَّ فِيكَ شَبَهًا مِنْ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَاتَةَ!".....»

می گفتم و مردم به تو همان اعتقادی را پیدا می کردند
که مسیحیان به مسیح پیدا کردند، ولی من نمی توانم
بگویم!»

اعتقاد مردم نصاریٰ به حضرت مسیح، ابن
الله یعنی فرزند خدا است! البته اعتقاد آنها به آن
کیفیت غلط است و امیرالمؤمنین به یک صورت
دیگرند که مظهر تامّ و آن اثر وجودی و نازله ذات
پروردگار در عالم کون و مکان است.

عرفا، تنها کسانی که حقیقت دین را فهمیده اند!

آنهايي که اهل سرّ هستند به این نکته من
می رسند! آنها چه کسانی هستند؟ معلوم است که چه
کسانی هستند؛ امثال مرحوم آقا و امثال استادشان
- رضوان الله علیهما - ولی بقیه نه خیر، ابداً! پس
دین را چه کسی فهمیده است؟ اینها فهمیده اند!
آن وقت ما [خیلی راحت] می گوئیم: حسین های
زمان، علی های زمان! ^۱ خب اگر واقعاً این شخص
این طور است، بسم الله! این ید و این بیضا! شما

^۱ رجوع شود به مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ ج ۲۴، ص ۷۹
و ۸۰.

انجام بدهید، آن وقت ما هم به شما [حسین و علی

زمان] می‌گوییم!

لزوم حفظ حریم امام معصوم

امام حسین چه کسی بود؟ امام صادق چه

کسی بود؟ امام جواد چه کسی بود؟ بسم الله، شما

بیاید مثل امام جواد و مثل امام صادق، همان‌طور

حرف بزنید و همان کار را بکنید، اصلاً ما به شما

سجده می‌کنیم! ولی وقتی که نمی‌توانیم چرا پایمان

را از حدّ خودمان فراتر بگذاریم؟! به والله این قضیه

چوب دارد! شوخی نمی‌کنم!

حریم امام باید محفوظ باشد، حریم معصوم

باید محفوظ باشد! از دست امام زمان چوب

می‌خوریم! هر چیزی باید در جای خودش باشد و

هر حریمی بایستی که محفوظ باشد!

معنای ذکر در روایت «ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ!»

پیغمبر فرمودند: «ذِکْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»^۱ ذکر علی

عبادت است!» از آن طرف داریم: «عِنْدَ ذِکْرِ الصَّالِحِينَ

^۱ الإختصاص، ص ۲۲۴.

تَنْزِيلُ الرَّحْمَةِ؛^۱ وقتی که ذکر صالحین می شود، رحمت نازل می شود!» در این فقره امیرالمؤمنین در کجای قضیه قرار دارد؟ خب او بالاتر از همه صالحین و اصلاً رئیس و امام صالحین است!

حالا اینکه ذکر علی عبادت است و عبادت هم انسان را به خدا نزدیک می کند، معنای نزدیک شدن انسان به خدا چیست و چه چیزی انسان را به خدا نزدیک می کند؟

آیا اینکه شما دائماً بشینید و دم بدهید و بگویید: «یا علی و یا علی و یا علی!» - که البته این هم باید باشد - [کافی است؟] خب ذکر علی عبادت است، پس به خدا نزدیک شدیم و دو قدم جلو رفتیم! شب هم برویم یک مجلس دیگر تا غدیر را از دست ندهیم و در آنجا هم ذکر «یا علی» بگوییم و حالی پیدا کنیم و بگوییم: «به به، عجب مجلس گرمی!» برویم پای صحبت فلان شخص بنشینیم تا صحبت و مطالبش ما را جلو ببرد و حال و هوای ما

^۱ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۴۸؛ ختم الأولیاء، ص ۴۵۱؛ حلیة الأولیاء، ج ۷، ص ۲۸۵.

را عوض کند! خب این حال و هوا برای یک روز
است! فردا چه؟ آیا فردا هم حال دیروز را داریم؟!
نه نداریم!

پس مقصود از «ذکر علی عبادت است»

چیست؟ مقصود از «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»

چیست؟ مقصود این است که بیاییم و ببینیم

امیرالمؤمنین چرا امیرالمؤمنین شد؟ علی چرا امام

شد؟ واللّه ما هم می‌توانیم پایمان را جای پای او

بگذاریم و شدنی است، اما نمی‌خواهیم! نمی‌گوییم

ما امیرالمؤمنین بشویم؛ نه‌خیر، امام زمان هم

امیرالمؤمنین نیست! امیرالمؤمنین فقط اختصاص به

علی ابن ابی‌طالب دارد، ولکن حالا که نمی‌توانیم

امام زمان بشویم، حداقل در زیر ولایت امام زمان که

می‌توانیم خودمان را به آن حضرت و به قلب آن

حضرت متصل کنیم! این کار را که می‌توانیم بکنیم!

می‌توانیم به نقطه‌ای وصل بشویم که دیگر کسی

نتواند ما را گول بزند و دیگر با دو تا شایعات فریب

نخوریم و با دو تا پوستر و پلاکارد دل به دلبر ندهیم

و با دو تا صحبت و دروغ و مجاز، دل و ذهن

خودمان را نسیپاریم! این کار را که می‌توانیم بکنیم!
پس به سراغ این قضیه بیاییم! حالا این مطلب را در
کجا می‌توانیم پیدا کنیم؟ آیا با مدام یا علی گفتن
می‌توانیم پیدا کنیم؟! [نه خیر، باید] بیاییم و آن مبانی
امیرالمؤمنین را حفظ کنیم!

عمل امیرالمؤمنین در همهٔ احوال صرفاً براساس تکلیف

اگر یاد رفقا باشد بنده چند جلسه راجع به
جریان صفین و راجع به امیرالمؤمنین صحبت کردم
که در آن قضیه‌ای که بین امیرالمؤمنین و عمرو عاص
پیش آمد چه مطلبی هست و حتی مسئله به مباحث
فقهی و شرعی و تکلیفی هم رسید و ما حتی تا آنجا
هم پیش رفتیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام در آن قضیه چه کرد
و چه علتی را در آن مسئله جستجو می‌کرد؟ مگر
امیرالمؤمنین برای احقاق حق نیامد؟! مگر
امیرالمؤمنین برای از بین بردن معاویه نرفت؟! مگر
امیرالمؤمنین این همه مردم را در راه نیاورد؟! خب در
آنجا هم که حلوا و برنج زعفران نمی‌دادند، بلکه در
آنجا تیر و شمشیر و سنان بود! با این آمدن

امیرالمؤمنین در آنجا، چقدر زن‌ها که بیوه نشدند و

چقدر فرزندان که بی‌پدر نشدند!

حالا امیرالمؤمنین جواب مردم را چه بدهد؟

جواب این زن‌ها را چه بدهد؟ جواب این بچه‌ها را

چه بدهد؟ جواب این مادرها را چه بدهد؟ جواب

این پدرها را چه بدهد؟ آیا همه این سؤال‌ها در ذهن

ما می‌آید یا نمی‌آید؟

امیرالمؤمنین مردم را در مسجد کوفه^۱ جمع

کردند و صحبت کردند. به قبائل هم نامه نوشتند که

بیایید برای دفع ظلم، معاویه را از بین ببریم و او را

برگردانیم^۲ که البته در نهایت، جریان به مخالفت

منافقین و آن حقّه‌بازی و تقلّب عمرو عاص تمام

شد! عمرو عاص هم معلوم است که اهل تقلّب و

حقّه‌بازی بود!^۳

همیشه این قضایا در تاریخ بوده و همیشه

عمرو عاص داشته‌ایم! عمرو عاص آن‌موقع هم او

^۱ حضرت بعد از جریان جمل، از مدینه به کوفه برگشتند و دیگر کوفه مرکز خلافت بود، لذا حضرت جایگاه خودشان را در مسجد کوفه قرار دادند. ۱

(۱) وقعة صفین، ص ۳.

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۳۹؛ وقعة صفین، ص ۹۲.

^۳ وقعة صفین، ص ۴۷۸ و ۴۹۰.

بود. او می‌رود و یکی دیگر می‌آید!

حالا دقیقاً در همان موقعی که امیرالمؤمنین

می‌خواهد ضربت را بر سر عمرو عاص وارد کند، او

آن عمل قبیح را انجام می‌دهد و باعث می‌شود که

امیرالمؤمنین از کشتن او صرف نظر کند!

حالا امیرالمؤمنین جواب این مردم را در این

قضیه و همچنین در آن قضیه باز کردن نهر که اول

معاویه آمد و آن عمل خلاف را انجام داد،^۲ چه

می‌دهد؟ این مردم می‌گویند: «یا علی، تمام بچه‌های

^۱ وقعة صفین، ص ۴۰۷ و ۴۲۴.

^۲ وقعة صفین، ص ۱۶۰:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَوْفِ بْنِ الْأَحْمَرِ قَالَ: "لَمَّا قَدِمْنَا عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ بِصَفِّينَ وَ جَدْنَا هُمْ قَدْ نَزَلُوا مَنَزِلًا اخْتَارُوهُ مُسْتَوِيًّا بِسَاطًا وَاسِعًا وَ أَخَذُوا الشَّرِيعَةَ فَهِيَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ قَدْ صَفَّ أَبُو الْأَعْوَرِ عَلَيْهَا الْحَيْلَ وَ الرَّجَالَ وَ قَدَّمَ الْمُرَامِيَةَ وَ مَعَهُمْ أَصْحَابُ الرَّمَاحِ وَ الدَّرَقِ وَ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الْبَيْضُ وَ قَدْ أَجْمَعُوا أَنْ يَمْنَعُونَا الْمَاءَ فَفَزِعْنَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرَنَا بِذَلِكَ!"....»

ترجمه: «عبدالله بن عوف بن احمر نقل می‌کند: "زمانی که ما به معاویه رسیدیم در حالی که اهل شام هم در صفین بودند، دیدیم آنها جایی را برای خود برگزیده بودند و فرود آمده بودند که مسطح و وسیع بود و شریعه را در دست گرفته بودند و ابوالاعور با لشگر سواره و پیاده خود در کنار شریعه صف کشیده بود و تیراندازان را جلوی آنان به همراه نیزه‌داران که سپر به دست و کلاه خود به سر داشتند، مقدم داشته بود و قصد داشتند که ما را از رسیدن به آب بازدارند. پس ما به امیرالمؤمنین علیه السلام پناه جستیم و او را از جریان باخبر نمودیم!"....» (محقق)

ما کشته شدند، پدرهای ما کشته شدند، ولی تو حالا که به اینجا رسیدی یک دفعه شمشیر را برمی داری و عمرو عاص را از بین نمی بری؟!»

چه علت و سرّی در پشت این قضیه است؟! به این اسرار جز ولیّ خدا و عارف باللّه پی نمی برد و نخواهد برد! ما قبلاً تا حدودی سرّ این قضیه را گفتیم، ولی این را هم دوباره روی بقیه اسرار می گوئیم. آن مقدار کمی که گفتیم این بود که امیرالمؤمنین می خواهد بفرماید: «آمدن من براساس تکلیف است!»^۱

^۱ معانی الأخبار، ص ۳۶۱:

«... فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ إِلَى كَعْرِفِ الضَّبْعِ قَدْ انْثَلَوْا عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانَ وَ شُقَّ عِطَافِي!.... وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلا حُضُورُ النَّاصِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ الْعُلَمَاءُ أَنْ لَا يَقْرَؤُوا عَلَيَّ كِطْطَةَ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنز!» امام شناسی، ج ۸، ص ۱۳۰:

«... و هیچ از عدم پذیرفتن خلافت و امارت مرا نگران و بیمناک ننمود، مگر اینکه دیدم تمام طبقات مردم چنان اطراف من جمع شدند و به من روی آوردند، همچون یال های کفتار که بر دوشش می ریزد؛ و از هر سو و جانب به من روی آورده و دسته ای پس از دسته دیگر پشت سر هم می آمده و ازدحام می کردند، تا جایی که حسن و حسین در زیر دست و پا رفتند و دو پهلوی من آسیب دید!....»

سوگند به آن خداوندی که دانه را شکافت و گیاه و درختان سرسبز را از آن بیرون آورد؛ و به آن خداوندی که روح و جان را بیافریده و خلق فرمود، اگر حاضران برای بیعت حضور به هم نمی رسانیدند و حجّت خداوند به وجود

خوب دقت کنید! اینکه می‌گویم باید در این مجالس بیاییم تا فهمان بالا برود و فقط یا علی یا علی نگوئیم، برای همین است! امیرالمؤمنین می‌خواهد بگوید که دعوت من به خاطر تکلیف بود و اگر تکلیف نبود من در خانه می‌نشستم! به من چه ربطی دارد، بگذار همه مردم به جهنم بروند! مردم خدا دارند، مگر من خدای مردم هستم!؟

اینکه مردم را جمع کردیم براساس تکلیف بود! آمدن به اینجا براساس تکلیف بود! مواجهه با معاویه براساس تکلیف بود! همه براساس تکلیف بود! حالا که به اینجا رسیدیم، معاویه نهر را بست و ما را در مضیقه قرار داد و ما الآن باید نهر و راه را باز کنیم، چون اسب‌ها و آدم‌ها می‌میرند و آنها هم وقتی که ببینند ضعف بر ما غلبه کرده، حمله می‌کنند و کار را تمام می‌کنند و در دو ساعت کار را فیصله

ناصران و کمک کاران تمام نمی‌شد؛ و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر پُرخوری و شکم‌پرستی ظالمان و بر گرسنگی مظلومان موافقت ننموده و آرام نگیرند، هرآینه ریسمان مرکب این ولایت و حکومت را رها کرده و به کاهل و گردنش می‌انداختم و با جام اولین آن، آخرش را سیراب می‌نمودم؛ آن وقت شما می‌یافتید که این دنیا؛ دنیای شما، در نزد من از آب عطسه بینی بُز ماده پست تر است!»

می دهند! لذا امام حسین علیه السلام به اتفاق مالک اشتر می آیند و هر دو با هم با آن [شجاعتی] که داشتند نهر را باز می کنند!^۱ حالا که نهر را باز کردند، مردم می گویند: «جنگ تمام شد و ما این گلوگاه را گرفتیم و غلبه کردیم!» امیرالمؤمنین می گوید: «نه، در اینجا تکلیف چیز دیگری است، باید به آنها هم آب بدهیم!»^۲

پیام عید غدیر برای ما

ما باید در امروز این مسئله را از امیرالمؤمنین یاد بگیریم! - البته این یکی از آن مسائل است - ولایت و عید غدیر برای این است که بفهمیم کی

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۶۸.
^۲ وقعة صفین، ص ۱۹۳.

«فَلَمَّا غَلَبَ عَلِيُّ عَلَى الْمَاءِ فَطَرَدَ عَنْهُ أَهْلَ الشَّامِ بَعَثَ إِلَى مُعَاوِيَةَ: "إِنَّا لَأُنْكَافِيكَ بِصُنْعِكَ، هَلُمَّ إِلَى الْمَاءِ فَنَحْنُ وَ أَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ!" فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالشَّرِيعَةِ مِمَّا يَلِيهِ. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: "أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْخَطْبَ أَعْظَمُ مِنْ مَنَعَ الْمَاءِ!"»

ترجمه: «و چون علی علیه السلام بر آب چیره گشت و اهل شام را از آن منهزم نمود، به معاویه پیام فرستاد: "ما با تو مقابله به مثل و تلافی نمی کنیم، پس بیا و از آب بهره گیر که ما و شما در این آب برابریم!" پس هر دو سپاه آن قسمتی از شریعه را که در کنار ایشان بود گرفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خویش فرمودند: "ای مردم، همانا بلایی (که بر سر ایشان خواهیم آورد) بسی بزرگتر از بستن آب باشد!"» (محقق)

هستیم! بفهمیم نکند کاری که داریم می‌کنیم برای
نفس است و خودمان خبر نداریم! [در ظاهر] داریم
به اسم سلوک انجام می‌دهیم، ولی [در باطن] برای
نفس و شهرت و شخصیت و نان داریم این عمل را
انجام می‌دهیم! نکند این طور باشد! نکند داعیه برای
دعوت داشته باشیم، ولی در ذهنمان چیزهای دیگری
خلجان کند! نکند در این مسئله‌ای که با
قوم و خویش و زن و بچه به یک حسابی رفتار
می‌کنیم و خیال می‌کنیم کارمان درست است، حق با
زن و بچه باشد و ما داریم اشتباه و زیاده‌روی
می‌کنیم، ما داریم سخت می‌گیریم و بالاتر از تحمل
آنها نسبت به آنها فشار وارد می‌کنیم! شاید حق با زن
و بچه باشد!

اهمیت پذیرش حق و اشتباه خود

تا به حال با خودمان فکر کرده‌ایم که مثلاً در
این قضیه‌ای که ما با عیالمان اختلاف داریم، شاید
حق با او است و در ما هم یک نقاط ضعفی هست و
همیشه که نمی‌توانیم حق را به خودمان بدهیم و مثل
اینکه در این قضیه ما هم بیست سی درصدی مقصّر

هستیم؟ حالا نمی‌گوییم صد در صد، بلکه یک خرده
به خودمان احترام می‌گذاریم و خودمان را یک خرده
قبول می‌کنیم؛ ولی نگوییم که صد در صد تقصیر او
است!

می‌گوییم بیست درصد ما مقصّریم! خب اگر
همین بیست درصد نبود، آیا این مسئله اتفاق
می‌افتاد؟! اتفاق نمی‌افتاد! پس بیست درصدِ قضیه را
ما مقصّر هستیم! اگر این مقدار را قبول کنیم، به
همین مقداری که قبول کرده‌ایم، آمده‌ایم در ولایت!
همین که آمدیم و به او گفتیم: «من قبول دارم که در
این مسئله هفتاد درصد حق با تو است، اما
سی درصد هم حق با من است و من به مقدار
هفتاد درصدی که حق با تو است از تو معذرت
می‌خواهم!» یک دفعه چقدر اصلاً صحنه را عوض
می‌کند؟ واقعاً عوض می‌شود! قبول ندارید بروید
امتحان کنید و ببینید صحنه چطور عوض می‌شود و
حال و هوا چطور تغییر پیدا می‌کند و ارتباط چطور
می‌شود!

ولی من می‌ایستم و می‌گویم: «نه خیر، اصلاً

صد در صد حق با من است!» حالا هر کسی هم بگوید که بروید پیش آقا، می‌گوید: «ما آقا را قبول نداریم!» بله، در ظاهر می‌گویند قبول داریم، ولی در باطن و در دل می‌گویند آقا را در اینجا دیگر قبول نداریم، چون اینجا حق با من است! بله، اگر آقا را قبول داشتی که مدام این طرف و آن طرف نمی‌رفتی بگویی این و آن و...!

بسیار خوب، آقا را قبول نداریم، خدا و پیغمبر را که قبول داریم! شریعت را که قبول داریم! ما هم نگفتم که کسی ما را قبول بکند، ما هم یک نفر مثل افراد دیگر! ولی آنچه به نظرم برسد می‌گویم و روی آن هم می‌ایستم، با کسی هیچ شوخی هم ندارم!

اگر پیش یک رفیق برویم و بگوییم این مقدار حق با شما است و این مقدار حق با من است و من به این مقدار از تو معذرت‌خواهی می‌کنم، جلو آمده‌ایم! زن و فرزند هم همین‌طور! حتی اگر پدر ببیند که نسبت به فرزندش خلاف کرده است، باید بگوید که من در اینجا خلاف کردم، چون اگر نگوید

در دل این فرزند می ماند و وقتی که بزرگ می شود
در آنجا بروز می کند! نباید بگوید که حالا من پدر
هستم و موقعیت و شأنم این طور اقتضا نمی کند! نه،
دستور اسلام این نیست!

اما فرزند هم به مقتضای خودش وقتی که دید
پدر این طور گفت، باید بلند شود و دست پدر را
ببوسد و بگوید نه، من در اینجا مقصر هستم و در
اینجا کوتاه آمدم و ضعف نشان دادم! هر کدام جای
خودش را دارد؛ فرزند باید برود دست پدر را ببوسد
و پدر هم باید در آن مقداری که می بیند [خلاف کرده
جلو] بیاید! این می شود راه و روش امیرالمؤمنین!

اقدام براساس یقین، شرط ورود در راه

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین چقدر در نهج البلاغه دارد که تا
وقتی نسبت به یک مطلب یقین پیدا نکرده ای اقدام
نکن! ^۱ یقین یعنی همین طوری که این چراغ روشن

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۲۴، حکمت ۲۷۴:

«وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا و

يَقِينَكُمْ شَكًّا؛ إِذَا عَلِمْتُمْ فاعْمَلُوا و إِذَا تَيَقَّنْتُمْ

فَأَقْدِمُوا!»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «علم خویش را جهل، و یقینتان را شک و تردید میندازید؛ اگر دانستید عمل کنید، و اگر یقین پیدا کردید اقدام نمایید!»» (محقق)

نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۱۶:

«... فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بَعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ!....»
امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۷۸:

«زیرا که عمل کننده بدون علم همچون رونده‌ای است در غیر راه مقصود، که هر چه بیشتر برود و زیادت‌تر راه طی کند، بُعد و دوری او از راه مقصود، موجب زیادی بُعد او از نیاز و احتیاج او می‌گردد. اما کسی که با علم و بینش عمل کند، مانند کسی است که در راه واضح حرکت نموده، به مقصد و مقصود می‌رسد. اینک باید شخص حرکت کننده، نظر کند و ببیند که آیا به سوی مقصد می‌رود و یا در جهت عکس مقصد و مقصود گام برمی‌دارد و بازگشت می‌کند!»

تصنیف غرر الحکم، ص ۶۱:

«الْعَمَلُ بِلا عِلْمٍ [بِغَيْرِ عِلْمٍ] ضَلَالٌ! لَنْ يَصْفَوْهُ الْعَمَلُ حَتَّى يَصِحَّ الْعِلْمُ! لَنْ يَزُكَّ الْعَمَلُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْعِلْمُ! لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ بِلا عِلْمٍ! لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ! قَدَّرْتُمْ اقْطَعُوا، وَفَكَّرْتُمْ انْطِقُوا، وَتَبَيَّنْتُمْ اَعْمَلُوا!»

ترجمه: «علم بدون عمل گمراهی است! عمل خالص نگردد مگر با علم! بررسی کن سپس یقین نما، و بیندیش سپس سخن بگو، و بدان و بفهم سپس عمل کن!» (محقق)

الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ:

ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ؛ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ! رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَ

است!

مثلاً می آیند و به من می گویند: «آقا، فلان

شخص این کار را کرده است!» خب این مطلب در

گوش من می رود! یکی دیگر می آید و می گوید:

«[فلان شخص] آن کار را کرده است!» خب این

مطلب هم در گوش من می رود! حالا آیا بعداً باید

خودم شروع به تحقیق کنم یا اینکه باید تا شخصی

هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِجَوْرِ وَ هُوَ

لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَ هُوَ

لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ وَ رَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَ هُوَ يَعْلَمُ

فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ!»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: «قاضیان چهار نوع اند: سه گروه

از آنها در آتش اند؛ و یکی در بهشت! مردی که قضاوت به جور و باطل

می کند و می داند قضاوتش باطل است، این قاضی در آتش است؛ و مردی

که حکم به جور می کند و نمی داند، این نیز در آتش است؛ و مردی که قضاء

به حق می کند و نمی داند که به حق است، این نیز در آتش است؛ و آن مردی

که به حق حکم می کند و می داند که حق است، او در بهشت است!»

(محقق)

همان، ج ۱، ص ۴۴:

«عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ!»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم فرمودند: «هر کسی از بدون علم عملی انجام دهد، آنچه تباه سازد

بیشتر است از آنچه اصلاح کند!» (محقق)

یک حرف زد، ترتیب اثر بدهم؟ باید بروم تحقیق کنم؛ آن‌هم نه از یک نفر، بلکه از چند نفر! وقتی که دیگر مطلب مسلّم شد، آن وقت آن تصمیم مناسب گرفته بشود! اگر این کار را کردم، در راه امیرالمؤمنین هستم و اگر نکردم در راه امیرالمؤمنین نیستم، بلکه ضعیف هستم و نقص دارم! مسئله این است.

حالا بلند شویم و مدام در مجالس «یا علی»

بگوییم! خب اینها بسیار خوب است و همه مربوط به داخل خود مجلس است، ولی وقتی که بیرون هم رفتیم، در همان حال و هوا و شور هستیم یا نه؟!

این می‌شود مجلس هیئتی! مجلس هیئتی

یعنی بگیر، داد بزن، کف بزن! حالا موقع روضه بماند که اصلاً یک تئاتر است، واقعاً تئاتر است!

تفاوت حال حقیقی و تصنعی در روضه

در یکی از این سؤالاتی که برای بنده در

سایت فرستاده بودند، نوشته بودند: «شما به این

مجالس اهانت کرده‌اید و گفته‌اید که اینها تئاتر

است!» گفتم: «نه خیر، اهانت نکرده‌ام، واقعاً تئاتر

است!» گفتند: «مگر امام صادق نفرموده است که داد

بزیند؟» گفتم: «امام صادق کجا دارد که داد بزیند؟!»

در روایت معاویة ابن وهب است که حضرت در سجده می فرماید:

«وَارْحَمِ الصَّرْحَةَ الَّتِي [كَانَتْ لَنَا!] خَدَايَا، بِيَخْشِ

آن صدا و فریادی را که برای عزای جَدِّمان حسین

بلند می شود!»^۱

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۵۸۲:

«عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلِيَّ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لِي: "ادْخُلْ!" فَدَخَلْتُ
فَوَجَدْتُهُ فِي مُصَلَّاهُ فِي بَيْتِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى
صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يُنَاجِي رَبَّهُ وَيَقُولُ: "يَا مَنْ
خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ،... فَارْحَمِ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي قَدْ
غَيَّرْتَهَا الشَّمْسُ، وَارْحَمِ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ
عَلَى حُفْرَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارْحَمِ تِلْكَ
الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَّتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا، وَارْحَمِ تِلْكَ
الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَاحْتَرَقَتْ لَنَا، وَارْحَمِ الصَّرْحَةَ
الَّتِي كَانَتْ لَنَا!....»

ترجمه: «معاویة بن وهب گوید: برای دیدار امام صادق علیه السلام اذن دخول طلبیدم، پس اجازه دادند و من داخل شدم. دیدم حضرت در محلّ نماز خویش است، پس صبر کردم تا نماز حضرت تمام شود. در این حال شنیدم حضرت را که در مناجات پروردگارش عرضه می دارد: "ای کسی که

آن صرخه، صرخه‌ای است که بی‌اختیار از انسان بلند شود؛ نه‌اینکه انسان در سینه‌زنی عربده بکشد! بله، ممکن است که از انسان بی‌اختیار صدایی هم بلند شود و این اشکال ندارد؛ اما نه داد و فریاد زدن و نعره کشیدن!

آیا خود امام صادق هم این‌طور بود؟! چه کسی دیده که امام صادق در عزای جدش این‌طوری نعره بزند که ما الآن داریم می‌گوییم؟!

ای کسی که داری این مطلب را می‌گویی، آیا در مجالس از تو هم نعره دیده شده است؟! گریه با صدای کم هم از تو دیده نشده است، حالا داری می‌گویی که باید داد زد و نعره کشید! اگر قرار است بیل بزنی، چرا باغچه خودت را بلد نیستی بیل بزنی؟! چرا فقط برای مردم؟!

هدف از شرکت در مجالس روضه امام حسین

ما را به کرامت و بزرگی اختصاص داد،... رحم کن بر آن چهره‌ها که [در راه محبت ما] آفتاب رنگشان را دگرگون ساخته، و رحم کن بر آن گونه‌ها که بر قبر ابی‌عبدالله علیه السلام می‌گذارند و برمی‌دارند، و رحم کن بر آن چشم‌ها که از روی ترحم برای ما اشکشان سرازیر گشته، و رحم کن بر آن دل‌هایی که برای ما سوخته و به جزع آمده، و رحم کن بر آن فریادهایی که برای ما بلند شده است!....» (محقق)

علیه السلام

اینکه من می گویم اینها تئاتر است، برای این است که این نعره زدن و داد زدن ما را در یک فضای مجازی قرار می دهد! پس امام حسین در این وسط کجا رفت؟! ما که همه اش داد زدیم و بر سرمان زدیم که حسین را کشتند و زخم زدند! پس خود امام حسین در این وسط کجا رفت؟! مکتبش کجا رفت؟! حرف هایش کجا رفت؟! صحبت هایش در روز عاشورا کجا رفت؟! ما که یک ساعت را فقط به سر زدن و اینها گذرانیدیم، چه یاد گرفتیم؟! خب آمدیم بیرون و یک خرده سینه مان درد گرفت و یک خرده سردرد هم گرفتیم و بعدش هم خوب شدیم! خب حالا [نتیجه اش] چه شد و چقدر به خدا نزدیک شدیم!؟

مگر فرمودند: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنْزِيلُ

الرَّحْمَةِ!» خب از مجلس امام حسین بالاتر چه داریم؟! ولی فردا می آییم و همان کاری را می کنیم که قبل از روضه می کردیم! پس معلوم است که جلو

^۱ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۴۸.

نرفته‌ایم و فقط بر سرمان زده‌ایم!

من از یکی از افراد جمله‌ای دیدم که خیلی

جالب و قشنگ بود! می‌گوید:

«ای حسین، مظلومیّت برای تو همین بس که بعد

از هزار و چهارصد سال به‌جای اینکه افکار تو را

به ما بنمایانند، مدام جای زخم تیر و سنانت را به

ما نشان می‌دهند!»^۱

اینکه نود زخم به بدن امام حسین بود، تیر سه

شعبه از حرمله خورد،^۲ همان کسی که عبدالله رضیع

را شهید کرد!^۳ اما به‌دنبال این نرفتیم که چرا حرمله،

حرمله شد؟! چرا عمر سعد، عمر سعد شد؟! واللّه

عمر سعد و حرمله هم یک روز در همین مجالس

شرکت می‌کردند و گریه می‌کردند و آن صورت

تقوای ظاهری خودشان را به مردم نشان می‌دادند! اما

چرا عمر سعد به جایی رسید که امام حسین را

مسخره کرد و گفت: «اگر جُوری را هم به ما بدهند،

^۱ حسین وارث آدم، علی شریعتی، ص ۶۲:

«حسین بیشتر از آب، تشنه لبیک بود! افسوس که به‌جای افکارش، زخم‌های تنش را نشانمان دادند و بزرگ‌ترین دردش را بی‌آبی نامیدند!»

^۲ مثير الأحزان، ص ۷۳.

^۳ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

کفایت می‌کند! به گندمش هم نرسیدیم اشکال ندارد!»^۱

چرا عمر سعد به اینجا رسید؟ چرا حرمه به اینجا رسید؟ مگر حرمه نماز نمی‌خواند؟! آقا، می‌خواند! واللّه در مسجد کوفه حرمه را می‌دیدند که به سمت همین قبله نماز می‌خواند و همین قرآن را می‌خواند! پس چرا این حرمه باید به جایی برسد که فرزند معصوم [را شهید کند؟!]

گیرم که امام علیه السلام جنگ کرده است؛ خب زدند و او را کشتند! می‌گویند می‌خواست نیاید! الآن خیلی‌ها هستند که می‌گویند می‌خواست نیاید! بر علیه حکومت قیام کرده و کشته شده است! در جنگ که نان و حلوا خیرات نمی‌کنند! [امام حسین] بزرگ و رشید بوده و سنش پنجاه و هفت سال بوده، آمده مقابله کرده، زده و کشته و بعد هم تیر آمده و خلاصه کشته شده است! حضرت ابوالفضل و علی اکبر هم بزرگ بودند، می‌خواستند جنگ نکنند!

^۱ رجوع شود به مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۸.

ولی کشتن یک بچه شش ماهه دیگر برای چه؟ گرگ بیابان هم نمی آید این کار را بکند! پلنگ هم نمی آید این کار را بکند! بلکه دیده شده که اینها آمده‌اند و از بچه شیرخوار حمایت کرده‌اند!

یک وقت من فیلمی را تماشا می‌کردم - و شاید خیلی‌ها هم دیده باشند - که یک پلنگ آمد تا یک میمون را صید کند و از بین ببرد. آن میمون، میمونِ مادر بود! وقتی که میمون را گرفت، بچه‌اش سقط شد و خود میمون مادر افتاد و مُرد! این پلنگی که دشمن است، این بچه را برداشت و برد بالای درخت و با دستش می‌زد که نیفتد و مثل یک مادر از آن نگهداری می‌کرد! چون حیوانات که کینه ندارند و اصلاً طبیعت خودشان است. قدرت خدا را ببینید که وقتی می‌بیند این بچه افتاده است، [دلش به رحم می‌آید!] [خب او هم به [امر] خدا و به همان فطرتش دارد کار می‌کند، ولی این حرمله به جایی می‌رسد که کاری که پلنگ نمی‌کند، این می‌کند!

چرا به اینجا می‌رسد؟ بسیار خوب، تو با پدرش جنگ داری و با او دشمن هستی، خودت

می‌دانی و خدای خودت! خب آن تیر را به گردن پدرش بزن، تیر را به آن اسب بزن، تیر را به آن شتر بزن، به هرچه می‌خواهی بزن! ولی این بچه شش ماهه چه گناه و چه تقصیری دارد؟!

چرا حرم‌له باید به اینجا برسد و آیا ما یک روز به اینجا نمی‌رسیم؟! چرا ما هم می‌رسیم و رسیده‌ایم! ما هم حرم‌له شده‌ایم، ما هم عمر سعد شده‌ایم، ما هم شمر و سنان شده‌ایم، ما هم یزید شده‌ایم، ما هم عبیدالله ابن زیاد شده‌ایم؛ و بلکه بدتر شده‌ایم!

نفس رسول خدا، ایجاد کننده ولایت

عمل به برنامه امیرالمؤمنین، این است! این مجالس برای این است که ما بیاییم در این مجالس و ببینیم که علی چه کار کرد تا اینکه پیغمبر راجع به او این مطالب را فرمود! این ولایت است که می‌آید و مردم را رشد می‌دهد و بالا می‌برد!

در امروز که روز غدیر است و روز عمامه‌گذاری و ملبس به تاج انبیا و ملائکه شدن دوستان و احبّه و اعزّه ما است، پیغمبر آمد و غیر از

معرفی کردنِ الگو، آن فردی را که قابلیت دارد بعد از خودش ما را به این مرتبه برساند، معرفی کرد! نفس رسول خدا بود که در روز غدیر با صدور و نزول آیه **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)**،^۱ ولایت را در این دنیا ایجاد و انشاء کرد!

امروز پیغمبر امیرالمؤمنین را با نفس خودش به این موقعیت، ثابت و برقرار کرد. اینکه اصل ولایت از رسول خدا است و بعد به امیرالمؤمنین و بقیه منتقل می‌شود، معنایش این است.

در امروز آن نفس ملکوتی رسول خدا آمد و امیرالمؤمنین را متحوّل کرد و برگرداند! تا به حال بود، ولی الآن زمین‌هاش جلو آمد! امیرالمؤمنین آمد و جنگ‌ها کرد، نمازها خواند، شب‌ها در نخلستان غش می‌کرد و می‌افتاد!^۲ همه اینها را انجام داد و آمد تا به این موقعیت و به این ظرفیت برای انشاء پیغمبر

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۶۷. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۳۴:

«ای رسول ما، تبلیغ کن و برسان به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است! و اگر چنین نکنی، رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای!»
^۲ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۹.

رسید!

پس امروز پیغمبر فقط خبر نداد که این علی، ولیّ است؛ بلکه آمد و ولیّ ایجاد کرد! دَم و نفس و اراده و قلب و نفس ملکوتی پیغمبر در امروز آمد و این مسئله را برای ما [خیلی صریح] بیان کرد! فرمود: «[صریحاً] می‌گویم: امروز آمدم و این شریعت را برای شما ایجاد کردم و این راه را برای شما باز کردم! دیگر خودتان می‌دانید؛ اگر اهل ظاهر هستید و می‌خواهید فقط نماز و قرآن بخوانید و حج بجا آورید، بعد از من کسانی می‌آیند و متصدّی آن می‌شوند و این امور را انجام می‌دهند، ولی اگر اهل باطن هستید و به دنبال رسیدن به مطلب و آنچه دیگران از آن غفلت می‌کنند هستید، این علی [در میان شما هست!] بسیار خوب، پس دیگر از من چه می‌خواهید؟! دارم می‌روم و جانشین خودم را در میان شما ابقاء می‌کنم و باقی می‌گذارم!»

ولایت، رسانندهٔ مردم به حقیقت و واقعیت

پس مسئله در ولایت امیرالمؤمنین، رسیدن به آن حقیقت و واقعیت است! امروز پیغمبر آمد و این

راه را برای شیعیانش باز کرد و فرمود: «اگر می‌خواهید، بسم الله!» و الآن هم این راه باز است! همین مطالبی که بنده امروز گفتم، همان راهی است که پیغمبر هزار و چهارصد سال پیش باز کرد! آن راه باز شد و این مطالب آمد و در دل ولیّ خدا، مرحوم علامهٔ والد - رضوان الله علیه - رفت و از آنجا به صورت سخن و به صورت مکتوب درآمد و الآن من دارم حکایت می‌کنم! من کارهای نیستم و فقط حکایت می‌کنم! آن راه، این است!

ولیّ خدا می‌آید و متّصل می‌شود و وقتی که متّصل شد، همان مطلبی را می‌گوید که او می‌گوید، همان سخنی را می‌گوید که او می‌گوید، همان راهنمایی‌ای را می‌کند که او می‌کند و همان مسئله‌ای را مطرح می‌کند که اگر او هم بود همین را می‌گفت و همین مسئله را در اذهان قرار می‌داد! این می‌شود ولایت!

هدف واقعی از جشن گرفتن روز غدیر

اینکه ما امروز را جشن می‌گیریم و شادی می‌کنیم و سرور داریم برای این نیست که

امیرالمؤمنین خلیفه و امام شد! مگر چند سال امام شد؟ چهار سال و شش ماه! آیا ما باید برای چهار سال و شش ماه جشن بگیریم و شادی کنیم؟! خب بیست و پنج سال که آنها خلافت کردند و بقیه‌اش هم که ماشاءالله به دست معاویه و بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس افتاد و قضیه همین‌طور به طول انجامید!

حالا آیا این مسئله جشن گرفتن دارد؟!

امیرالمؤمنین به خلافت رسیده است، خب به من چه مربوط است؟! او به امامت رسیده است، خب من چه کنم؟! آن کسی که به امامت رسید، خودش که امام بود؛ پس من در اینجا چیزی گیرم آمده است! پس من برای خودم شادی می‌کنم و باید برای خودم امروز را عید بگیرم! باید برای خودم در امروز بنشینم و فکر کنم! من برای وضعیّت و موقعیّت خودم باید در امروز تجدید نظر کنم و مدام نگویم که حق با من است! اگر بگویم از غدیر و از ولایت امیرالمؤمنین عقب افتاده‌ام! باید بینم که حق کجا است و به دنبال

^۱ رجوع شود به العدد القویة، ص ۲۳۶.

حق بروم و حق را در فرد جستجو نکنم، بلکه حق را در علی و مکتب علی جستجو کنم! اینها پیام‌های روز غدیر است.

تفسیر مولانا از لفظ «مولا»

لذا مولانا - رحمة الله عليه و رضوان الله عليه و قدس الله سره که هر چه گفت او گفت - می‌فرماید:

کیست مولا آن که آزادت کند *** [بند رقیّت ز

پایت بر کند]^۱

آزاد از همین افکار پوشالی که در ذهن من و شما است! آزاد از همین قید و بندها و نفسانیات و تعلّقات! آزاد از آن چیزی که نمی‌خواهیم؛ [مثلاً] آقا که دارد در فلان جا صحبت می‌کند، مبادا به این قضیه اشاره کند و نکند بخواهد به اینجا بزند! از اینها آزاد می‌کند! آزاد از این دروغ‌ها، آزاد از این تقلّب‌ها، آزاد از این پرونده‌سازی‌ها، آزاد از این آتو گرفتن‌ها، آزاد از این نفسانیات! چه کسی می‌خواهد آزاد کند؟ اگر بقیه می‌توانستند آزاد کنند که تا حالا این کار را کرده

^۱ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۱۱۲۳.

بودند! پس فقط علی می تواند آزاد کند!

اما انسان با مدام «یا علی یا علی» گفتن آزاد

نمی شود، بلکه باید ببینیم که امیرالمؤمنین چه کرد تا

انسان هم همان طور انجام بدهد! با دشمنش چه کرد،

با دوست چه کرد، در موارد مختلف چه کرد، به دنبال

مردم بود یا مردم به دنبالش بودند؟ فلان شخص

رفت، خوب رفت که رفت! فلان شخص آمد، خوب

قدمش روی چشم!

فرق مؤمن و منافق

می گویند فرق بین مؤمن و منافق این است که

منافق وقتی یک نفر در جمعشان می آید خوشحال

می شود، می گوید: «جمعیت زیاد شد، خوب شد،

فلانی هم هست! امروز این قدر اینجا هستند!» ولی

وقتی یک نفر می رود مدام بر سرش می زند و

می گوید: «ای داد بیداد، دیدی فلانی رفت؟! برویم

دنبالش و پیدايش کنیم و او را بیاوریم! اگر دشمنان

ببینند که این شخص رفته خوشحال می شوند و

می گویند: «یکی از میان آنها رفت!» این طور نیست؟!!

این می شود منافق!

ولی مؤمن وقتی یک نفر در جمعشان می آید خوشحال می شود و می گوید: «الحمد لله، یکی آمده و هدایت پیدا کرده است!» ولی وقتی یک شخص می رود می گوید: «خب رفته است دیگر، پرونده اش را برداشته و رفته است، چرا ما ناراحت شویم!»^۱

شما نگاه کنید مرحوم آقا با استادشان آقای حداد همین طور بودند. بنده در آن زمان طفل بودم و سنم حدود یازده سال بود. تمام مسائل آن زمان مثل یک فیلم الآن جلوی چشم من است. افرادی که پیش استادشان مرحوم آقای انصاری بودند، نتوانستند با مطالب توحیدی ایشان کنار بیایند و می خواستند برای خودشان دگان و دستگاه و مجلس درست کنند

^۱ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۲؛ رجال الکشی، ص ۴۴۵:

«... قال [أبو الحسن الرضا عليه السلام]:... إنَّ أهلَ الحقِّ إذا دَخَلَ فيهِم داخلٌ سُرَّوا به، و إذا خَرَجَ مِنْهُم خارجٌ لم يَجزَعوا عليه، و ذلك أَنَّهُم على يقينٍ مِنْ أمرِهِم! و إنَّ أهلَ الباطلِ إذا دَخَلَ فيهِم داخلٌ سُرَّوا به، و إذا خَرَجَ مِنْهُم خارجٌ جَزَعوا عليه، و ذلك أَنَّهُم على شكٍّ مِنْ أمرِهِم....» روح مجرد، ص ۲۲۵:

«... اهل حق چنانند که اگر یکی بر آنان وارد شود و به جمعیتشان افزوده گردد خوشحال می شوند، و اگر یکی از میانشان خارج شود و از جمعیتشان کم گردد جزع و فزع نمی کنند؛ چرا که ایشان امرشان بر یقین استوار است! و اهل باطل چنانند که اگر یکی بر آنان افزوده شود خوشحال می گردند، و اگر یکی از میانشان خارج شود جزع و فزع می کنند؛ چرا که ایشان امرشان بر شک و تردید سوار است....»

و سفره‌ها و خورشت‌ها و پلو و فلان و از این چیزها داشتند و می‌گفتند: «بیاید بنشینیم و [صحبت] بکنیم!» ولی آقای حداد امر و نهی می‌کند، می‌گوید: «این کارت غلط است، این کارت درست است، باید با زن و بچه‌ات این‌طور رفتار کنی، باید اینجا بروی، باید آنجا بروی، در این جلسه نباید شرکت کنی!» آنها می‌گویند: «نه، ما می‌خواهیم باشیم، برویم، بمانیم، آزاد باشیم، عنانمان دست خودمان باشد و کسی افسار ما را نگیرد!»

لذا به دنبال دو سه نفر معاند جمع شدند و آنها هم شروع به سم‌پراکنی کردند! گفتند: «این آقا اهل ولایت نیست و در بغداد بر سر قبر ابوحنیفه رفته است!» ایشان اصلاً نمی‌دانست ابوحنیفه را با هاء می‌نویسند یا با هاء! آن وقت در بغداد بر سر قبر ابوحنیفه رفته است؟!^۱

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۳.

روح مجرد، ص ۵۴۷:

«[مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:] اشک ما بر أباعبدالله الحسین علیه السلام از درون قلب ما و از سویدای دل ما جاری است و با آن اشک می‌خواهیم قالب تهی کنیم، چرا که آن اشک با نفس ما و روح ما بیرون می‌ریزد؛ نه این اشک‌هایی که از خیال و پندار ایشان می‌آید، و روزی هم

چون نمی‌تواند راست بگوید، دروغ می‌گوید! آن وقت آن احمقی هم که در آنجا نشسته است [باور می‌کند!] خب ای نادان، بلند شو برو و تحقیق کن! چرا کله‌ات را پایین می‌اندازی؟! مگر بز هستی که جلوی دهانت علف گرفته‌اند؟! چرا به این راحتی ترتیب اثر می‌دهی؟! چون تا حالا در این مجالس فقط یا علی می‌گفتی! چون تا حالا در مجالس روضه فقط بر سرت می‌زدی و نگذاشتی آن حسینِ واقعی در سرت برود! نگذاشتی آن علیِ واقعی در قلبت قرار بگیرد! لذا تا یک جمله از شخصی که یک ریش هم دارد و آدم موجّهی است، می‌شنود می‌گوید: «عجب، آقا ما نمی‌دانستیم!»

خب حالا صحبت من در این است که آیا آقای حداد باید ناراحت بشود؟! برای چه ناراحت

همین‌ها سیدالشهدا را می‌کشند، آنگاه می‌نشینند و اقامه‌عزا می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند! من کجا به زیارت قبر ابوحنیفه رفتم؟! خدا لعنت کند ابوحنیفه را که مرد منحرفی بود از ولایت! من یک روز با رفقای کاظمین بعد از زیارت نواب اربعه در بغداد، برای زیارت قبر معروف کرخی با آنها رفتم، و سر قبر جنید هم نرفتم، با آنکه جنید از اعظام این طائفه است و می‌گوید: «شیخ ما در اصول و فروع و در بلا کشیدن علی مرتضی است!» او خواهرزاده سَری سَقَطی بوده و وی تحقیقاً شیعه بوده است، و از اعظام اهل تشیع و ولایت و از مشایخ این طریق است!»

بشود؟! برای این احمق‌ها ناراحت بشود که چرا اینها رفتند؟! او در دلش می‌گوید: «به‌به، خدا خیرت بدهد، زودتر برو! خدا خیرت بدهد، مرا راحت کن! یک نفر کمتر، برو روضه‌ات را بگیر، برو جشنت را بگیر!» بله، در ظاهر می‌گوید: «عجب، بالأخره تقدیر این است و هر کسی خودش می‌داند!»

مظلومیّت امام حسین در بین مدعیان پیروی از

ایشان

امام حسین هم ماشاءالله یک دیگ آن‌چنان بزرگی درست کرده که هر کسی هر نخودی بخواهد در آن بریزد جا می‌گیرد! از امام حسین مظلوم‌تر نداریم! هر کسی از خانه‌اش فرار می‌کند، می‌آید روضه می‌گیرد! هر کسی از سر کارش درمی‌رود، می‌آید روضه می‌گیرد و پرچم می‌زند!

ما خیلی خیلی عقب هستیم، ولی مردم عادی که این‌طوری نیستند! بسیاری از افرادی که می‌خواهند دور هم باشند، می‌آیند پارتی می‌گیرند؛ پارتی شب، پارتی روز و و و...! خب اقلّاً آنها مرد هستند و از امام حسین مایه نمی‌گذارند! صد رحمت به آنها! آنها مرد هستند که می‌گویند: اگر می‌خواهیم

دور هم باشیم، می آییم پارتی می گیریم، عرقمان را
هم می خوریم و هزار تا کثافت کاری می کنیم، ولی
نمی رویم از امام حسین مایه بگذاریم و در خانه مان
پرچم بزنیم! آنها مرد هستند! ^۱ واقعاً انسان چه
بگوید؟!

بنده از زمان مرحوم آقا به یاد دارم که بعضی ها
هزار تا خلاف می کردند و برای انجام خلافشان از
مرحوم آقا مایه می گذاشتند و بعد معلوم می شد که
اصلاً ایشان در جریان نبوده اند! ولی ما می آییم از امام
حسین مایه می گذاریم؛ تا دور و برمان خلوت
می شود، یک مجلس روضه می گیریم! چرا دیروز
مجلس روضه نگرفتی؟! ببینید، این مظلومیت امام
حسین است!

مظلومیت امام حسین این است که تا می بینیم
یک خرده این طور و آن طور شد، یک مجلس جشن
می گیریم، یک مجلس دعا می گیریم! این می شود

^۱ جهت اطلاع پیرامون جریانات واقعه بعد از مرحوم آیه الله انصاری همدانی
- رضوان الله علیه - و عدم پذیرش ولایت مرحوم آقای سید هاشم حداد
- رضوان الله علیه - از سوی شاگردان ایشان، رجوع شود به روح مجرد،
ص ۴۰ و ۵۷.

بی‌نیازی ولیّ الهی

ولی آنها که این طور نبودند! می گفتند: «خب رفتند که رفتند!» حالا ما یک چیزی هم اضافه می کنیم، ولی آنها بزرگوار بودند و دیگر اضافات و پسوند و پیشوند نمی گذاشتند، بلکه فقط می گفتند: «بسیار خوب، رفتند دیگر!» تا جایی که می فرماید: «اگر آقا سید محمد حسین هم رفت برود!»^۱

تنها کسی که برایش باقی مانده بود، مرحوم آقا بودند! این را می گویند ولیّ خدا! این را می گویند

^۱ روح مجرد، ص ۵۴۴:

«تبلیغات این دو نفر بسیاری را متزلزل نمود که دیگر راه بازگشت برایشان نبود، و بعضی را متحیر و سرگردان و در شک انداخت که تا آخر عمر بدین گونه بودند، و بعضی هم مطلب برایشان منکشف شد که اینها همه دعايات شیطانی است و حداد که روح توحید است، روح ولایت است و توحید عین ولایت است و تفکیک بردار نیست! تمام این قضایا وقتی بود که حقیر طهران بودم و اصلاً از جریان اطلاعی نداشتم. و در اواخر آن که مصادف با اوان تشرّف بنده بود، بعضی از دوستان به حضرت آقا گفته بودند: "ما خائفیم از اینکه ارتباط و محبّت شدید سید محمد حسین با آقای حاج هادی ابهری که او هم از زوار بود و ذهن ساده و نورانی و بی آرایش وی را سخت مشوب نموده بودند، موجب شود که اینک که او از طهران می آید، او هم از شما برگردد و منصرف شود!" حضرت آقا فرموده بودند: "سید محمد حسین؟! ابدأً ابدأً! او مانند کوه است! کجا متزلزل می شود!؟"

سپس فوراً فرموده بودند: "فرض کن او هم برگردد و با من یک نفر هم نباشد؛ اما من خدا دارم، خدای من با من است، گو در تمام عالم یک نفر حرف مرا نپذیرد!"

عارف! او غنی است، به غنای خدا! صمد است، به صمدیت خدا! تو خالی نیست و فقر ندارد؛ چون می‌گوید: من خدا را دارم! و به قول خودش:

هر که در خانه‌اش صنم دارد *** گر نیاید برون
چه غم دارد؟!^۱

در این سفر اخیر که به عتبات مشرف شده بودم، در شب عرفه به رفقا گفتم: یک زمان تمام رفقا از اطراف و اکناف، از طهران و کربلا به منزل آقای حداد می‌آمدند و تا داخل خیابان هم می‌نشستند؛ و یک زمان هم حتی یک نفر به منزل ایشان نمی‌آمد! ولی حال ایشان در هر دو مورد یکی بود! آن‌چنان می‌خندید که انگار دنیا را دارد آب می‌برد! آن‌موقع تکلیفش آن بود و این‌موقع هم تکلیفش این بود. ایشان می‌گفتند: «آقایان، حرف من این است و از حرفم هم دست برنمی‌دارم! می‌خواهید بروید، بروید و می‌خواهید بمانید، بمانید! مطلب همین است!»

ولی آنها این‌طور نبودند. آنها می‌گفتند: «حالا

^۱ روح مجرد، ص ۳۰۳.

که از اینجا جدا شدیم، چه کار کنیم؟ خب شب چهارشنبه مجلس ذکر مصیبت و توسّل به موسی ابن جعفر تشکیل بدهیم!» در اینجا موسی ابن جعفر می‌شود دام برای اغواء مردم و دیگر آن موسی ابن جعفر واقعی نیست! امام حسین می‌شود دام برای گول زدن و اتلاف وقت مردم و دیگر آن امام حسین واقعی نیست!

مثل اینکه دارم خیلی زیاده‌روی می‌کنم، ولی عیبی ندارد، چون بالأخره باید این مطالب گفته شود تا خدای نکرده امام حسین را وسیله قرار ندهیم و با دم شیر بازی نکنیم! موسی ابن جعفر را وسیله برای رسیدن به امیال خودمان قرار ندهیم! جای شیطان و خدا را عوض نکنیم! جای امام حسین و معاویه را عوض نکنیم! مسئله این است.

معنای آزاد شدن در روز غدیر در کلام مولانا

روز غدیر روز [آزاد شدن است!] مولانا می‌فرماید: «کیست مولا آن که آزادت کند!» مولا آن کسی است که تو را از این قید و بندها دریاورد، از این تعلّقات بیرون بیاورد و آزاد و راحتِ راحت کند!

وقتی که یک مؤمن بفهمد که یک نفر نیست، می زند

زیر خنده و می گوید: راحت شدیم!

بنده در آن جلسه چندی پیش در کرج، به

صراحت عرض کردم که هر کسی احساس می کند

در جای دیگر می تواند حال خودش را داشته باشد و

ذکر خودش را داشته باشد، خلاف شرع است که در

اینجا باشد! اصلاً خلاف شرع است! همین است! ما

ادعای ایمان نمی کنیم، ولیکن ادایش را که می توانیم

دربیاوریم! و انسان باید آنچه را بزرگان گفته اند،

بالآخره یک طوری در خودش پیاده کند! کیست مولا

آن که آزادت کند!

بعد از فوت مرحوم آقا - رضوان الله علیه -

به من گفتند: «از این مطالبت دست بردار تا اینکه ما

تو را در میان خودمان بپذیریم و در فلان موقعیت

قرار بدهیم!» گفتم: «اگر مرا تگه تگه هم بکنند، از

یک کلمه اش هم دست برنمی دارم!» چون وقتی

مسئله حق است، چرا دست بردارم؟! بله، اگر این

^۱ نرم افزار کیمیای سعادت، متن متفرقات (جلسات سخنرانی شهرستانها)، ص ۲۸۲، کرج، ۱۷ ذی القعدة ۱۴۳۲.

مسئله و این قضیه برای من روشن و معلوم بشود، به
روی چشم! اگر به این یقین برسم، به روی چشم! و
الآن هم همین را می‌گویم! چرا دست بردارم؟ ما از
پدرمان غیر از این را آموختیم و اینها را یاد نگرفتیم!
ما از پدرمان کلام مولانا را آموختیم: کیست مولا آن
که آزادت کند!

چقدر ایشان در زمان حیاتشان به ما می‌گفتند:
«دنیا شما را نفریبد، بیا و بروها شما را گول نزند!» و
چقدر به خود من می‌گفتند: «تجمّع افراد تو را از
مسیرت منحرف نکند!» واللّه الآن که دارم می‌گویم،
آن مطالبشان در ذهن من همین‌طور دارد مرور
می‌شود! با ایشان زیر کرسی نشسته بودیم، فرمودند:
«آقا سید محسن، در طول حیات مواظب باش
که افراد نیابند دور و بر تو را بگیرند و تو را از
آن مسیرت جدا کنند و تو را با دست خودشان تا
دم جهنم ببرند و با یک لگد در جهنم بیندازند و
بعد شروع کنند به دست زدن!»^۱

خدا شاهد است که الآن طنین صحبتشان در
گوش من است! و من هم الآن، دارم این مطالب را

^۱ رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۲۷.

برای همین رفقا می‌گویم؛ همین‌هایی که امروز می‌خواهند ملبس بشوند! دارم حدیث نفس می‌کنم و مطالب بزرگان را برای إخوه و أعضای روحانی و علمای واقعی می‌گویم؛ آنهایی که می‌خواهند به دور از اجواء و اشاعات و به دور از ظروف و این مسائل راه بزرگان را طی کنند! دارم برای آنها می‌گویم.

دیدید و شنیدید که آنهایی که دم از متابعت از آن بزرگ می‌زدند، در همین اواخر به چه روزی افتادند! خودتان که دیدید که از چه کسانی تبلیغ کردند و چه از آب درآمد! حالا فهمیدید؟!

عدم کفایت صرف حضور در مجالس برای

پیمودن راه خدا

اینها چه کسانی بودند؟ اینها کسانی بودند که در مجالس مرحوم آقا شرکت می‌کردند! حالا فهمیدید که صرف آمدن در این مجالس کفایت نمی‌کند؟! و فقط صرف شنیدن صحبت مرحوم آقا کافی نیست؟! و با مرحوم آقا شب را تا به روز به تهجد و نماز شب گذراندن کافی نیست؟! بودند ولی چه شد؟ کجا رفتند؟ پشت چه کسی را گرفتند و چه مسائلی اتفاق افتاد؟! دیگر مسئله را باز نمی‌کنم!

دیگر دیدیم و روز شد و تمام شد و مثل خورشید همه فهمیدند! کسی که نفهمید خواجه حافظ است! اینها چه کسانی بودند؟

شدت اهمّیت عمل بر طبق یقین

ولی در همان موقع وقتی که یکی از دوستان به من می گوید: «آقا، ما چه کنیم و به چه کسی رأی بدهیم؟» گفتم: «آیات قرآن مجید را در ذهن بیاور! قرآن می فرماید تا یقین به صدق و اعتبار و وثاقت کسی پیدا نکرده‌ای، به او رأی نده!» گفتم: «پس هیچ کس نیست!» گفتم: «هیچ کس نیست که نیست!» بعداً همان شخص به من گفت: «خدا پدرت را بیامرزد! خدا خیرت بدهد! اگر خودم بودم این طور عمل نمی کردم!»

یک جمله مرحوم آقا که «اگر یقین داری، عمل کن و اگر یقین نداری، عمل نکن و بایست!» باعث نجات شد! حالا اینکه ما مدام بیاییم و سرمان را زیر برف کنیم که فایده‌ای ندارد و واقعیت عوض نمی شود!

امام، آزاد کننده انسان از جمیع تعلّقات

کیست مولا آن که آزادت کند! آزاد از همه

تعلقات و عبد او شدن! به به، به به! پیغمبر امروز آمد
و گفت: «امروز آن کسی را که آزادتان می کند،
برایتان آورده ام!» آزاد و رهایتان می کند، از
قید و بندها نجاتتان می دهد، از آن چیزی که مانع راه
و طریقتان است، شما را بیرون می آورد، از اینکه
«وای، دو قران من را بردند، دیگر من شب خوابم
نمی برد» درمی آورد! آقا، ناراحت نباش! دو قران
بردند، پنج قران سر جایش می گذارند! یک مرض یا
یک قهر برای انسان پیدا می شود، می گوید: «ای وای،
چه شدم!» نه آقا، خوب می شوی، درست می شود!
آدم را از همه اینها آزاد می کند!

«بند رقیّت ز پایت برکند!» آقا، بند که نیست،
زنجیر است! این بند رقیّت را از پایت درمی آورد و
تو را فقط رِقّ و بنده او می کند!

زین سبب پیغمبر با اجتهاد*** نام خود و آن علی

مولا نهاد^۱

هم خودش مولا است و هم علی مولا است!
آن وقت آقایان می گویند: «منظور از مولا، دوست

^۱ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر ششم، ص ۱۱۲۲.

است!»

بنده دیروز در درس هم گفتم که بسیار خوب، اصلاً ما می‌گوییم که امیرالمؤمنین امام نیست و منظور مولانا امام نیست و حرف شما را قبول می‌کنیم و روی این چشمان می‌گذاریم! اصلاً قبول داریم که منظور از مولا این نیست که امیرالمؤمنین امام و خلیفهٔ رسول خدا است و پیغمبر فقط آمد و گفت که من این دوست و رفیق را به شما معرفی کردم، اما دوستی که این طوری است و این خاصیت را دارد که شما را از بندها درمی‌آورد، از رقیّت مردم درمی‌آورد و فقط به رقیّت او وصل می‌کند، از عبودیت مردم درمی‌آورد و به عبودیت او وصل می‌کند! من یک‌هم چنین دوستی را برای شما آوردم! حالا چنین دوستی برای ما کیست؟ خب چنین دوستی برای ما می‌شود امام! این دوست دیگر برای ما می‌شود امیرالمؤمنین! دوستی که بیاید و این طور انسان را نجات بدهد، یک دوست مثل پسر عمّه و پسر خاله که نیست!

اصلاً گیرم بر اینکه مولانا امیرالمؤمنین را امام

نمی‌داند، ولی می‌گوید این دوست آمده [تا تو را آزاد کند!] چرا ما باید چشمان را ببندیم؟! خب ای بدبخت، مولانا آمده ذهن و فهم تو را باز کند! می‌خواهد بگوید: «چشم‌ت را باز کن، به دو تا شعر نگاه نکن، بلکه به بقیه دیوان هم نگاه کن!» آمده فهم و فکر تو را باز کند و بگوید: «دیگر این طوری که تا به حال برای علی سینه می‌زدی، سینه زن! بلکه برو ببین علی چه کسی بود!»

علی کسی بود که بندها را باز می‌کرد، پس به دنبال باز شدن بندت برو؛ نه اینکه ای بدبخت بیچاره، آخر عمری و بعد از هفتاد سال بلند شوی نزد پدر من بیایی و بگویی: «آقا، شما علم رمل و جفر می‌دانی؟» ایشان هم فرمودند: «نه آقا، من جفرم کجا بود؟! رملم کجا بود؟! این حرف‌ها چیست?! خب حالا بدانم یا ندانم! شما چه می‌فرمایید؟» گفت: «می‌خواهم بدانم که چقدر از عمرم باقی مانده است!» ایشان هم فرمودند: «حالا هر چقدر که باقی مانده است، شما بلند شو برو نمازت را بخوان و روزهات را بگیر!»

مولانا می‌خواهد تو را از این وضع بیرون

بیاورد! می‌فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی

مولا نهاد

مولای ما، فقط امام زمان و بس!

پس مولای ما امام زمان ما است! او فقط مولا

است، تمام شد! مولا در دنیا فقط یکی است؛ آن‌هم

غایب از چشم ما و حاضر در همه جا است! ما یک

مولا بیشتر نداریم؛ آن‌هم امام زمان است و بهترین

دعا در امروز این است که از خدا بخواهیم فرج

واقعی آن حضرت را - که رسیدن به ولایتش است -

برای شخص ما، و فرج ظاهری آن حضرت را برای

همه إن شاء الله تقدیر بفرماید!

واقعاً دنیا و اوضاع دارد به هم می‌ریزد! کفار

و دشمنان اسلام و دین از هر جهت دارند به

سمت و سوی شریعت و ولایت و حقیقت، حرکت

و هجمه می‌کنند! اصلاً مشخص است که این

مسائلی که دارد اتفاق می‌افتد، مسائل عادی نیست و

آنها فهمیده‌اند که خبرهایی هست و بوهایی هم

برده‌اند؛ منتها آن احمق‌ها خیال می‌کنند که حالا با این مطالب می‌توانند جلوی ظهور و آمدن حضرت را بگیرند! استیلاء بر مسائل و بر منطقه و امثال ذلک از جمله مسائلی است که [به‌دنبالش هستند،] ولکن ﴿يَذُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱ ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۲.

ما باید خاطرمان جمع باشد، چون بحمدالله خداوند ما را مشمول ولایت امام علیه السلام فرموده و بیش از این هم خواهد فرمود! و باید از او بخواهیم که در تمام این تغییرات و تحولات، از ممشای آن حضرت تعدی نکنیم! [هر اتفاقی در هر جایی که می‌افتد، ما] کار خودمان را بکنیم و از آن ممشا به این طرف و آن طرف نرویم و فکر و ذهنمان به سمت کثرات و جزئیات نرود، بلکه به آن سبب برسد و امثال ذلک!

وقتی که رفیقمان گفت: برای منبر کسی نیست، با خودم گفتم: بیایم برای رفقا چه بگویم؟

^۱ سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۰۰:

«دست خدا بالای دست‌های آنها است!»

^۲ سوره یوسف (۱۲) آیه ۷۶. روح مجرد، ص ۳۰۲:

«در بالای هر دانشمندی و صاحب علمی که علمش افزون است، صاحب علم دیگری وجود دارد که علم پایینی آن عالم بدان راه ندارد!»

[ولی وقتی که شروع کردم دیدم] این مطالب اصلاً خودش آمد! بعد یادم آمد که یک سال در همان زمان‌های سابق مرحوم آقا در شب عید غدیر در مسجد قائم منبر رفتند و اتفاقاً روزش هم در منزل منبر رفتند و این شعر را خواندند و رفقا هم با ایشان می‌خواندند:

سوره و الشمس رویت یا امیرالمؤمنین *** آیه و

اللّیل مویت یا امیرالمؤمنین

هست هر جا گفت و گویت یا امیرالمؤمنین^۱

بسیار بسیار شعر عجیبی است!

شرح حال حسّان ابن ثابت

حسّان ابن ثابت در روز غدیر حال و هوایش

عوض شد، چون بالأخره روز غدیر و روز خلافت

است و خودش هم یک‌خرده داشت و تمام دریچه

دلش بسته نشده بود. طبع شعر بسیار عالی‌ای هم

داشت و از جمله شعرای معروف است. حسّان

خدمت پیغمبر آمد و گفت: «من بیایم راجع به امروز

شعر بگویم؟» حضرت فرمودند: «بگو!» بعد یک

مطلب را به او فرمودند که آن مطلب برای امروز ما

^۱ مطلع انوار، ج ۹، ص ۱۹۸.

بس است! فرمودند:

«ای حسان، روح‌الأمین تو را مدد می‌کند تا وقتی که با ما خاندان هستی!»^۱

^۱ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۷:

«وَجَاءَ حَسَّانٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: "يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ فِي هَذَا الْمَقَامِ مَا يَرْضَاهُ اللَّهُ!" فَقَالَ لَهُ: "قُلْ يَا حَسَّانُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ!" فَوَقَفَ عَلَى نَشْرِ مِنَ الْأَرْضِ وَتَطَاوَلَ الْمُسْلِمُونَ لِسَمَاعِ كَلَامِهِ فَأَنْشَأَ يَقُولُ:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ

بِخُمٍّْ وَأَسْمِعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًّا

وَقَالَ: "فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيِّكُمْ؟"

فَقَالُوا وَ لَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا:

"إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَ أَنْتَ وَ لِيُنَا

لَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيًّا"

فَقَالَ لَهُ: "قُمْ يَا عَلِيُّ فَأِنِّنِي

رَضِيَّتِكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًّا

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَ لِيَّهِ

فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مَوَالِيًّا!"

هُنَاكَ دَعَا: "اللَّهُمَّ وَالِ وَ لِيَّهِ

كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًّا!"

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ

این مطلب برای ما دیگر بس است! ولی

حسّان بعد از پیغمبر نمره خوبی نیاورد و رفوزه شد^۱
و رفت در تشکیلات آنها! حالا انسان معاندی نبود،
ولی بالأخره ایمانش ضعیف بود!

شما وقتی به اشعار حسّان نگاه می‌کنی،

الْقُدْسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ!»

ترجمه: «حسّان بن ثابت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا، به من اجازه بده که در این موقعیت (نصب امیرالمؤمنین به ولایت در غدیر خم) ابیاتی را بسرایم که مورد رضایت خداوند باشد!» حضرت فرمود: «بگو با ذکر و یاد خدا!» در این حال حسّان بر بلندی ایستاد و مردم گردن‌ها را برای دیدن او دراز کردند، سپس این ابیات را انشاد کرد:

در روز غدیر خم، پیامبر این مردم و این امت، این قوم را ندا می‌کند؛ و چقدر ندای این پیامبر که منادی حق است برای امت، شنوا کننده و فهماننده است! پس پیامبر گفت: «ای مردم، مولای شما و پیامبر شما کیست؟! و آن امت بدون آنکه عداوت و دشمنی خود را آشکار سازند، گفتند:

«خدای تو مولای ما است و تو ولی ما هستی و امروز در میان ما هیچ کس را مخالف خود که از فرمان تو سرپیچی کند نمی‌یابی!»

در این حال پیامبر به علی فرمود: «برخیز ای علی، من راضی هستم و خوشایند دارم که تو پس از من امام و هادی امت باشی!

پس ای مردم، هر کس که من مولای او هستم، اینک علی ولی او است! و شما مردم، یاران صدیق و موالیان راستین او در هر حال بوده باشید!»
در آنجا است که پیامبر دعا کرد: «بار پروردگار من، تو ولایت کسی را داشته باش که او ولایت علی را دارد، و نسبت به کسی که با علی خصومت ورزد، دشمن باش!»

چون حسّان این اشعار را انشاد کرد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «ای حسّان، تو پیوسته از طرف روح القدس تأیید می‌شوی؛ تا هنگامی که ما را با زبانت یاری کنی!» (محقق)

^۱ رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ۲۱۷ - ۲۲۲؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۶۹.

می بینی که واقعاً اشعار بسیار عالی و راقی ای دارد!
این اشعار عالی برای این است که روح‌الأمین پشت
قضیه است، پس برای خودش نیست! ولی وقتی که
ولایت را از دست داد، پیغمبر و امیرالمؤمنین را از
دست داد، روح‌الأمین کنار رفت^۱ و شروع کرد به
چَرَنَد و پَرَنَد گفتن و دیگر روح‌الأمین کنار رفت!
روح‌الأمین در جایی که ابوبکر باشد، نیست!
در جایی که محفل عبدالرحمان عوف و مغیره ابن
شعبه و امثال ذلک باشد، نیست! روح‌الأمین در خانه
فاطمه زهرا است، در خانه امیرالمؤمنین است! فقط
در همان جا می آید و جای دیگر هم نمی رود! اگر در
آن خانه رفتی، رفته‌ای و اگر نرفتی، روح‌الأمین در
کار نیست!

اتفاقاً این اشعار هم همین طور است و گوینده
این اشعار در آن زمان از شاگردان مرحوم انصاری و
از رفقای آقا بود، ولی بعد به یک مطالب دیگری
پرداخت!

ولی این اشعار را در آن موقع گفته است و

^۱ رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ۲۱۰ - ۲۲۱.

مرحوم آقا هم این اشعار را می خواندند. یادم است که یک دفعه از ایشان سؤال کردیم که این اشعار را چه کسی گفته است، ایشان به ما نگفتند؛ ولی من خودم بعداً فهمیدم که چه کسی بوده است. ایشان این اشعار را در شب غدیر خواندند و تتمه اش را هم در روز خواندند. یادم است که هم شب منبر رفتند و هم روز در منزل منبر رفتند. حالا بنده اینها را می خوانم و رفقا فقط با همین سه بیتی که عرض کردم جواب می دهند.

اشعاری در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام

سوره و الشمس رویت یا امیرالمؤمنین *** آیه و

اللَّیل مویت یا امیرالمؤمنین

عالمی در جستجوییت یا امیرالمؤمنین *** جان

فدای خُلق و خویت یا امیرالمؤمنین

هست هر جا گفت و گویت یا امیرالمؤمنین

ای به گرد خرمن جودت سلیمان همچو مور ***

ای دم جان آفرینت روح بخش نفخ صور

حاکمی از نور جمالت آیه الله نور *** پرتوی از

مهر رویت آتش وادی طور

داشت موسی آرزویت یا امیرالمؤمنین

گمراهان خلق را خضر سبیلی یا علی *** اَمّت

مرحومه را در ره دلیلی یا علی

اوستاد و رهنمای جبرئیلی یا علی *** چون که

یکتا مظهر ربّ جلیلی یا علی

قبله گاهم خاک کویت یا امیرالمؤمنین

گر به کثرت بینمت هستی جهان را پیشوا *** ور

به وحدت خوانمت بر انبیایی رهنما

از زبان مصطفی گردیده مدّاح خدا *** چون به

درگاه ربوبیت بری دست دعا

حق بود لبیک گویت یا امیرالمؤمنین

وارث علم نبیّ و سرّ ما أوحی تویی *** خسرو

مُلک جهان و تخت او ادنی تویی

حکمران عالم هستی و مافیها تویی *** من چه

گویم تاجدار علمّ الأسماء تویی

عرش، فرشِ خاک کویت یا امیرالمؤمنین

حاشَ لله یا علی گر گویمت عیسی دمی *** گر

^۱ یعنی عیسی دَم کجا به گرد مقام تو می رسد؟! عیسی دَم کسی است که مرده زنده می کند. بنده بعضی از دوستانم را با چشم دیده ام که مرده زنده کرده اند!

بخواهی صد مسیحا زنده سازی هر دمی^۱

نعمت خلد برین از ابر جودت شبنمی *** یا علی

در هر دمی هستی تو در هر عالمی

حق زهر سو روبرویت یا امیرالمؤمنین

مُعترف بر عجز و صفت خلقت هفت آسمان ***

ای منزّه تر ز و صفت مدحت کرّوبیان

لال گشته در مدیح تو زبان انس و جان *** الله

الله در تن احمد تویی روح روان

انبیا مجذوب خویت یا امیرالمؤمنین

ای که در دستت زمام خلقت ارض و سماست

*** بر سرت تاج تبارک، در دلت جای خداست

کس نپندارد که روح احمد از حیدر جداست ***

مرتضی چون مصطفی و مصطفی چون مرتضی

است

ای دل عالم به سویت یا امیرالمؤمنین

شد ز فیض خلقت تو بحر رحمت مُنشعب ***

ای خدا را منتخب، هستی خدا را منتخب

^۱ اینها واقعیّت است! یعنی اینها مسائلی نیست که انسان بخواهد همین طوری بیان کند، بلکه واقعیّت‌هایی است که ما از زبان بزرگان هم شنیده‌ایم!

یازده بدر تمام از مهر رویت مکتسب *** ای
وجودت بحر رحمت ای محیط متّحب
قطره‌ای کوثر ز جودت یا امیرالمؤمنین
گر نبودی منعم از دربار ربّ العالمین *** فاش
گفتم پیش تو ایّاک نعبد نستعین
غیر حبّ و بغض تو بالله نباشد کفر و دین ***
ای زجام عشق تو سرمست خیل عارفین
مستی چرخ از سبویت یا امیرالمؤمنین^۱
این اشعار بسیار اشعار عجیبی است! خب
وقتی که نفحه ولایت به انسان بخورد، همین مطالب
هم از انسان بروز پیدا می‌کند!

دعای آخر مجلس

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ
اميرالمؤمنين و الأئمة المعصومين من وُلديه
عليهم السلام!»^۲

بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ
بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...!

^۱ مطلع انوار، ج ۹، ص ۱۹۸ - ۲۰۲.

^۲ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف.

خدایا در امروز عیدی ما را معرفت واقعی امام
ما قرار بده! ما را با این معرفت زنده بدار و با این
معرفت از دنیا ببر! صحیفه اعمال ما را با حبّ محمّد
و آل محمّد در روز قیامت بازگردان! در همه جا دست
ولایت امیرالمؤمنین و ائمه را پشت و پناه ما قرار بده!
ما را از منتظرین واقعی ظهور موفورالسّرور فرزندش
قرار بده! در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعت
آنها ما را محروم مگردان! ذوی الحقوق ما، بزرگان و
اساتید ما، گذشتگان، شیعیان امیرالمؤمنین و همه را
بر سر سفره امیرالمؤمنین علیه السلام مهمان بگردان!
ولایت آن حضرت را در جمیع اطوار ما و حرکات و
تصرفات ما نصب العین قرار بده! گناهان ما ببخش و
بیامرز! مرضای اسلام شفا عنایت کن! موتای آنها
ببخش و بیامرز! گرفتاری از بلاد مسلمین، از شیعیان
امیرالمؤمنین علیه السلام برطرف بفرما!

جهت تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام

سه صلوات ختم کنید!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ